

« نامه ماهانه ادبی ، علمی ، تاریخی ، اجتماعی »

آنگاه از معنا

شماره - نهم
آذرماه - ۱۳۳۶

دوره - سی و ششم
شماره - ۹

تاسیس بهمن ماه - ۱۳۹۸ شمسی

(مؤسس : استاد سخن : مرحوم وحید دستگردی)
(صاحب امتیاز و نگارنده : محمود وحید زاده دستگردی - نسیم)

دخالت‌های ناروا

جامعه شناسانیکه در روحیات و خصوصیات ملل و اقوام از لحاظ روانی و کیفیات اخلاقی تحقیق و تتبع مینمایند میگویند هر جامعه‌ای دارای صفات و عادات مخصوص بخود میباشد که غالباً جوامع دیگر فاقد آن بوده خواه این عادات و صفات پسندیده و مستحسن باشند یا ناپسندیده و مستهجن .

یکی از اختصاصات روحی ما ایرانیان هم که هر چه ناستوده و نکوهیده باشد نباید از ذکر آن اغماض و چشم پوشی نمود این است که هر فردی اگر فرضاً هم جاهل و عامی باشد خودرا در همه دانشها و فنها استادی یگانه و ماهری بیهمتا میداند . در محفلی اگر سخن از عالم پزشکی بمیان آید هر کس مطابق اندیشه خود در اطراف طرق طبابت و معالجهٔ امراض اظهار نظر میکند و چون از معماری و ساختمان حرفی بر زبان جاری گردد خودرا متخصص این فن میداند .

خدای نا کرده اگر بحثی از ادبیات و فلسفه و سیاست بمیان آید آنوقت میدان پرگوئی و خودنمایی فراخ‌تر گردیده همه مرکب ادعا را بجولان در می‌آورند و می‌کوشند که در مسابقه تظاهر و خودی نشان دادن از دیگری باز پس نمانند . این روش و خوی نا بخردانه متأسفانه از دیر باز در میان جامعه ما رواج داشته هنوز هم با همه زشتیها و معایبش گریبانگیر اکثر مردم این دیار از عالم و جاهل و خرد و بزرگ مییاشد .

اگر هر کس در کار و شغل و فن ویژه خود گام برمیداشت و تمام سعی و کوشش خود را صرف پیشرفت و بالا بردن سطح دانش و معلومات خود مینمود و بنخود اجازه دخالت در کار و پیشه دیگران را نمیداد اکنون که نزدیک بیک قرن از تاریخ ایجاد فرهنگ جدید ایران میگذرد دیگر کشور مسا نیازی به متخصصان و دانشمندان خارجی نداشت .

طیب و جراح بجای آنکه بشغل شریف طبابت پردازد و از این طریق خدمت گرانبهائی بهم میهنان خویش انجام دهد بکار سیاست میپردازد و دانشمند و محقق کوشش میکند که بر صندلی وزارت جلوس کند و مهندس راهسازی و کشاورزی بجای آنکه در راهها و مزارع کار خود را دنبال کنند و برای کشورش منشأ اثری باشد بامور اداری میپردازد .

معلم یا استادی که مثلاً پیشه‌اش تدریس زبان پهلوی و اوستائی است و در این رشته هم اهل خبره میدانند که وسعت دانشش تاچه پایه مییاشد شایسته نیست در اطراف نظم و اثر خلاق سخن سعدی که مستلزم دارا بودن معلومات کافی ادبی و ذوق و قریحه ذاتی است اظهار نظر نماید .

خدا رحمت کناد استاد سخن وحید دستگردی را که در منظومه سرگذشت

اردشیر بابکان با بیانی شیوا این مطلب را بدینسان تقریر نموده :

اگر خواهید کاین کشور مداری در این کشور بمسند پایداری
 همه گیرید کار خویش در پیش سپاهی تیغ و دهقان داس و مغ کیش
 اگر گاه و بیکاه بعض مطبوعات موضوعی را عنوان میکنند و از روی مجامله
 یا تعمد آنرا با کسانی در میان می نهند که غالباً از حدود دانش و معرفت ایشان خارج
 است از لحاظ روزنامه نگاری و ایجاد سر و صدا و بازار روز است والا مصداق همان
 بیان بلیغ شیخ اجل شیراز است که در گلستان فرموده : « مرد کی را درد چشم خاست
 پیش بیطاری رفت تا دوا کند بیطار از آنچه در چشم چهار پایان میگرد در دیده او
 کشید در حال کور شد داوری پیش قاضی بردند گفت بروی هیچ تاوان نیست اگر این
 نادان نبودی پیش بیطار زرفتی منظور از این سخن آن است تا بدانی که هر که ناآزموده
 را کار بزرگ فرماید ندامت برد و بنزدیک خردمندان بخفت رأی منسوب گردد . »
 زبان بانتقاد کشودن و نکته گیریهای کود کانه بهره چیز و هر کس حتی نسبت
 بمردان بزرگ و آثارش کرف نمودن کاری است بسیار سهل و آسان ولی انجام کوچکترین
 کاری که در خور تحسین و ستایش باشد بسیار مشکل و دشوار میباشد .

زبان فارسی در طول سیزده قرن مواجه با تحولات و تطورات فراوانی گردیده
 و در کشاکش این ایام نشیب و فرازهایی دیده تا بالاخره در پرتو نیروی دانش و قریحه
 کویندگان و نویسندگانش بمدارج عالی کمال رسیده که مورد قبول و تأیید دانشمندان
 و محققان جهان بوده و خواهد بود .

این همه گنجینه های شایگان مشحون بنکات عرفانی و دقایق حکمی که نتیجه
 ذوق و نبوغ انسانی است نظماً و نثراً مایه مباحث و افتخار ایران و ایرانی بوده و تا زمانیکه
 اخلاق و ادب و ذوق و هنر مورد ستایش و تحسین عالم انسانی باشد پایدار و جاویدان

خواهد ماند .

کاخ رفیع سخنی که امثال فردوسی ، نظامی ، سعدی ، مولوی ، حافظ ودها تن گوینده و نویسنده دیگر بنا نهاده‌اند هیچگاه با الفاظ و کلمات سخیف دشمنان این آب و خاک که منشأ آن یا از روی جهالت و نادانی است و یا از جای دیگر سرچشمه میگیرد دوچار شکست و ویرانی نخواهد شد .

متجاوز از هفت قرن است که گلستان تألیف یافته و در این مدت دراز نویسندگانیکه جامع تمام شرایط نویسندگی و دانش بوده و گلستان را سرمشق خویش قرار دادند از عهده تقلید يك جمله آن هم برآستی بر نیامدند. این اثر عظیم از جهات تربیتی ، اخلاقی ، معاشرت و مملکتداری بزرگترین اثر ادبی و اخلاقی جهان بوده و بقول مرحوم میرزا ابوالقاسم قائم مقام بزرگترین نویسنده قرن اخیر هر ایرانی از لحاظ اخلاق و دانش لازم است که در تمام دوران حیات از مطالعه آن حتی در يك روز هم مسامحه و غفلت ننماید . دشنام و ناسپاسی نسبت بساحت مردان بزرگ چنانچه معمول این زمان گردیده و از سالهای پیشین نظایر بسیار داشته برأی العین دیدیم که مایه سربلندی و سرافرازی ناخلفان این سرزمین نگردیده و اگر هم غزلسزای معروف قرن اخیر فروغی بسطامی گفته :

در دل دوست بهر حيله رهى بسايد كرد

طاعت از دست نيسايد گنهى بسايد كرد

نه گناهی که بی احترامی بمقام بزرگان علم و ادب نامدار کشور باشد زیرا که این گناه عظیم از لحاظ ایران و ایرانی مورد عفو و بخشش قرار نخواهد گرفت .

وحیدزاده - نسیم

حسین - سعادت نوری

دورنمایی از اوضاع آشفته گذشته

و

زد و خورد سردار جنگ بختیاری با رضا و جعفر قلی

جعفر قلی خان بختیاری پسرهای متعدد داشت از جمله حسین قلی خان و حاج امام قلی خان که بایکدیگر بر سر ریاست ایل شدیداً رقابت میکردند . پس از اینکه حسین قلی خان ایلیخانی به امر ناصرالدین شاه و بدست عمال ظل السلطان در اصفهان خفه شد و اسفندیارخان و حاج علی قلی خان پسرهای او به زندان افتادند بزرگان بختیاری نه فقط به خونخواهی ایلیخانی قیام نکردند بلکه به اشاره حاج ایلیخانی (امام قلی خان) از وقوع این پیش آمد و انجام این امر اظهار خوش - وقتی نمودند .

ظل السلطان در کتاب « تاریخ سرگذشت مسعودی » و حاج علی قلی خان در « تاریخ بختیاری » هر دو به این موضوع اشاره کرده اند . حسین قلی خان ایلیخانی دارای پنج فرزند پسر بود به نام اسفندیارخان (سردار اسعد اول) و نجف قلی خان صمصام السلطنه و حاج علی قلی خان (سردار اسعد دوم) و حاج خسروخان که ابتدا بهادر السلطنه و بعد سردار ظفر لقب گرفت و یوسف خان امیر مجاهد . از حاج امام قلی - خان هم فرزندان متعددی باقی ماند که از همه معروف تر محمد حسین خان سپهدار و محمود خان هژبر السلطنه و غلامحسین خان سردار محتشم و لطفعلی خان امیر مفتح و نصیرخان سردار جنگ و حاج عباسقلی خان و سلطان محمد خان سردار اشجع و محمد رضا خان سردار فاتح را نام برد .

هنگامی که محمد علی شاه مصمم شد تا با مشروطه طلبان و آزادیخواهان مخالفت و مجلس را منحل کند سردار ظفر و امیرمفخم و سردار جنگ از هواخواهان او بودند .

سردار ظفر با این که بدقول خودش پای محمد علیشاه را بوسیده و نسبت به او سوگند وفا داری یاد کرده بود به اشاره برادرش حاج علی قلی خان ، عهد و پیمان خود را نقض نمود و به طرفداران مشروطه پیوست . ولی امیر مفخم و سردار جنگ تا پایان کار و حتی هنگامیکه محمد علی میرزا به سفارت روسیه پناهنده شد دست از مقاومت برنداشتند و با سوارهایی که در اختیارشان بود به تیراندازی ادامه دادند . پس از استقرار رژیم مشروطه سردار ظفر و سردار جنگ به جبران مخالفت‌های سابق همراه با چند تن دیگر از سردارهای بختیاری مأمور جبهه غرب شدند تا تحت فرماندهی عبدالحسین میرزا فرمانفرما از پیشروی قوای ابوالفتح میرزا سالار الدوله پسر مظفرالدین شاه به طهران جلوگیری کنند .

سردار جنگ به گواهی دوست و دشمن از خوانین رشید و دلاور بختیاری بود و سردار ظفر در کتاب خاطرات خود از رشادتهای او در محاربات همدان و ساوه تعریف و تمجید و ضمناً از اعتیاد و علاقه او به تریاک انتقاد میکند . در کیر و دار جنگ بین‌المللی اول سردار جنگ در محله باستیان منزل امیر مفخم که در آن اوقات به - کمره رفته بود اقامت داشت .

محمد تقی ملك الشعراى بهار خراسانى که در موقع مهاجرت دستش شکست و از قم به طهران مراجعت نمود مدتی در منزل سردار جنگ و در همین محله باستیان تحت سرپرستی او بود .

بقراریکه از مندرجات کتاب « تاریخ احزاب سیاسى » تألیف ملك الشعرا

استنباط میشود درموقع بیماری او سردار جنگک از شاعر خراسان مراقبت دقیق بعمل آورده است. منزل شخصی سردار جنگک نیز همین محلی بود که فعلا در اختیار بانك توسعه صادرات میباشد و ابتدا متعلق به غلامحسین خان صاحب اختیار بود و بعد در زمان مستشاران بلجیکی به تصرف خزانه داریکل و سپس به ملکیت سردار جنگک درآمد. ساختمان نامبرده از عمارات تاریخی است ومدتی محل تجمع اعضای کلوب ایران و یک چند هم در اختیار حزب اراده ملی و بعدها شعبه مرکزی بانك بازرگانی ایران بود.

در ۱۳۳۷ هـ. ق که میرزا حسن خان وثوق الدوله رئیس الوزرا بود تصمیم به برانداختن نفوذ و قدرت یاغیان محلی اتخاذ شد وعدهای برای دستگیری نایب حسین و ماشاء الله خان به کاشان اعزام گردیدند سردار جنگک نیز مأمور سرکوبی رضا جوزدانی وجعفرقلی چرمینی شد که از ۱۳۳۵ درحوزه چهارمحال و اطراف اصفهان به راهزنی و دزدی اشتغال جسته بودند.

مرحوم حاج میرزا حسن خان جابری انصاری مینویسد: رفتار جوزدانی با حاج میرزا محمد علی کلباسی پیش نماز و امام جماعت مسجد حکیم اصفهان ارتباط داشت وبقراریکه میرزا فضل الله خان صدری میگفت بوسیله حاج مشیر الملک فاطمی (سید باقرخان نائینی نیای آقایان مشیر فاطمی) به سردار جنگک پیغام داد که حاضر است چهل هزار تومان بپردازد و تعهد کند که در دوره حکمرانی او رضا جوزدانی بنشیند و دست از غارت و چپاول بردارد ولی سردار زیر بار نرفت و به این پیام ترتیب اثر نداد، البته سردار جنگک نمیتوانست با این پیشنهاد موافقت کند زیرا رضا جوزدانی در این اواخر جسارت و کستاخی را از حد گذرانده و به پولهای بانك شاهی دستبرد زده بود.

رضا و جعفرقلی در اواخر کارشان تا به آنجا بالا گرفت که پیشاپیش آنان در موقع حرکت به تقلید خوانین بختیاری چماق نقره می کشیدند . این گردن کشان نابکار نه فقط از قوافل بازرگانی و مسافرین کاروانها باج راه می گرفتند بلکه به حيله و نیرنگ و ناجوانمردی متمولین و ثروتمندان را دستگیر و پس از اخذ مبلغ هنگفتی مرخص می کردند .

چنانکه جعفرقلی چرمینی حاج عبدالحسین قزوینی را به زندان انداخت و با شکنجه فراوان مبلغ پنج هزار تومان (توجه کنید پنج هزار تومان به پول آن تاریخ) از او وصول کرد . رضا جوزدانی چون در بحبوحه جنگ جهانگیر اول با جمعی از مهاجرین و مدعیان آزادیخواهی آشنا و به اوضاع ناگوار حکومت مرکزی در زمان احمد شاه پی برده بود سودای خام درس می پخت و فکر نمی کرد به دست سردار جنگ گرفتار شود .

در گیر و دار جنگ بین المللی اول محمود میرزا یمین السلطنه حاکم اصفهان رستم خان نامی را با دوست سوار مسلح به حوالی سامان فرستاد تا رضا را دستگیر و روانه اصفهان سازند . اما رستم کاری از پیش نبرد و چون رستم صولت و افندی ... بود زه زده و پیزری از آب درآمد . بعد عده ای سوار نظام روس مأمور دستگیری رضا و جعفرقلی شدند ولی گردنکشان طاغی به جنگ و گریز ادامه دادند و جمع کثیری از سالداتهای روس را به قتل رسانیدند .

رضا با یادآوری این خاطرات و با داشتن سرکردگانی نظیر شجاع همایون دهکردی که سابقاً پیشکار صمصام السلطنه بود و شهبازخان قشقائی و اسمعیل خان باصری هرگز فکر نمی کرد که به چنگ سردار جنگ بیفتد و پس از زد و خورد با بختیارها به وخامت اوضاع پی برد و متوجه شد که ستاره بخت او افول کرده و نفرین ستمدیدگان به هدف اجابت رسیده است .

جنگهای رضا و جعفرقلی و اتباع آنان در اسپیدجان و قهدریجان با سردار جنگ و سوارهای بختیاری از جنگ های معروف است و در این زد و خوردها عده زیادی از طرفین کشته شدند. رضا و جعفرقلی ضمن جنگ و گریز با چند نفر از سوارهای زبده به دهات اطراف پناهنده میشدند و وای به حال مالکین و کدخدایانی بود که موجبات پذیرائی و آسایش آنان را فراهم نمی کردند.

دوست دانشمند و بزرگوار آقای امیرقلی امینی مدیر روزنامه «اصفهان» در ذیل صفحه ۵۶۲ «فرهنگ عوام» که از تألیفات نفیس ایشان است مینویسد: «موقعی که مرحوم نصیرخان بختیاری (سردار جنگ) در زمان نخست وزیری وثوق الدوله به تعقیب جعفرقلی چرمینی یاغی معروف پرداخت و وی از لنجان بطرف یزد می گریخت نخستین شب فرار خود به حسن آباد از قراء سمیرم سفلی حمله کرد. نگارنده آن موقع موقتاً در قریه مزبور مقیم بود. از نظر اینکه بتوانم مردم آبادی را از شر مظالم سواران جعفرقلی تا حدی محفوظ بدارم او را به منزل خود دعوت و همراهانش را بوسیله کدخدا در خانه سکنه ده سرشکن کردم.

این عمل موجب شد که از غارت شدن خانه روستائیان جلوگیری شود و از تجاوزات اشرار و آتش زدن قریه که قبلاً از طرف «خان» دستور داده شده بود ممانعت بعمل بیاید. آن شب از ناگوارترین ساعات زندگانی من بود زیرا تا صبح بیداری کشیدم و به آن مرد دزد و یاغی می نگریستم که تریاک میکشید و چای میخورد و با چرت میزد و به اشعار شاهنامه که شجاع همایون شهر کردی برای او میخواند گوش میگرفت. ناگهان گفت يك فال از حافظ بگیر ببینم سرنوشت ما با سردار جنگ چه خواهد بود و نیت کرد و دیوان حافظ را گشود و غزل «سحرم دولت بیدار به بالین آمد» را خواندن گرفت و همین که به این بیت رسید، در هوا چند معلق زنی و جلوه کنی

– ای کبوتر نگران باش که شاهین آمد ، قیافه جعفرقلی بی اختیار درهم شد و گفت فال خوبی نیست .

یکی از حضار برای خوش آمد او اظهار داشت برخلاف فال بسیار خوبی است زیرا روی سخن شاعر به سردار جنگ است نه به حضرت اشرف . اتفاقاً این فال هم مانند هزارها فال دیگر حافظ به حقیقت پیوست . ظاهراً در همین ایام است که رضا و چند تن از سواران نخبه او به نسیان برزاونه اردستان میگریزند و نسیان سامانی منشی رضا جوزدانی به منزل حاج ملا محمد حسین فائق نسیانی می‌رود . صحبت نسیان و فائق چون هر دو شاعر بودند بیشتر در اطراف شعر و شاعری دور می‌زده است . آن شب نسیان دیوان خطی محتشم کاشانی را که مورد علاقه فائق بوده به عنوان یادگار از فائق مطالبه و فائق هم برای این که از تعدی اتباع رضا جلوگیری کند خواه ناخواه دیوان محتشم را یادگاری به او می‌دهد . فائق نسیانی از شعرای دانشمند و بنام اردستان بشمار میرفت و از تلامیذ برجسته او مرحوم سید احمد یزدان بخش است که مقالات فاضلانه او به امضای مستعار « ملاچندر » و « عبدالحمید کاتب » در روزنامه پیک ایران به چاپ می‌رسید .



منزل سردار جنگ در طهران همواره محل تجمع و به اصطلاح عوام بانوق شعرا و نویسندگان و ارباب جراید بود . سردار سفره‌ای گسترده داشت و از واردین باگشاده - روئی و مهربانی پذیرائی بعمل می‌آورد . ایرج میرزا شاعر معروف و ملک الشعرا بهار از اعضای لاینفک محفل انس سردار بودند . سید علی آقا جهاد اکبر هم هر وقت به طهران می‌آمد به خوانین بختیاری و بیشتر به منزل سردار جنگ وارد میشد . سید علی آقا جهاد اکبر پسر حاج سید جعفر خراسانی است که در اوایل مشروطه روزنامه جهاد

اکبر را در اصفهان منتشر میکرد و بعد وارد دستگاه خوانین بختیاری شد و به توصیه و کمک آنان در عدلیه استخدام گردید و مدتها مدعی العموم استیناف اصفهان بود. در تشکیلات جدید عدلیه از طرف داور وزیر وقت به کار دعوت نشد و بعد هم که تحت فشار هواخواهان جهاد اکبر قرار گرفت چون از علاقه او به مأموریت اصفهان اطلاع داشت ویرا مأمور زنجان کرد.

جهاد از اجرای حکم صادره ترمز نمود و به زنجان نرفت و داور نیز همین موضوع را مستمسک قرار داد و حکم انتظار خدمت او را صادر نمود و آن بیچاره تا پایان عمر به حال انتظار خدمت باقی ماند، جهاد اکبر مدتی در طهران انگل خوانین بود و ستاره اقبال بختیاریها که افول کرد او هم سفیل و سرگردان شد و سرانجام ناگزیر به اصفهان مراجعت نمود و در ۱۹ جمادی الاول سال ۱۳۶۵ زندگی را بدرود گفت و در جنب فاضلان در تخت پولاد اصفهان به خاک سپرده شد.

جهاد اکبر در باده کساری افراط میکرد و پس از این که از نوشابه های الکلی و تریاک نشئه و به گفته خودش تاریخ و روشن میشد به متلک کوئی میپرداخت و به قول اصفهانیها گنده بار اهل مجلس میکرد. مرحوم جهاد خیلی قمع مع بود و کوشش داشت که با بیانات مقررط و حرکات و سکنتات مصنوعی دیگران را مجذوب و یا مرعوب نماید.

ایرج میرزا بهمین سبب دل پری از جهاد داشت و یک شب که عده ای ازار باب قلم و معاریف طهران و اصفهان در منزل سردار جنگ حضور داشتند فی المجلس منظومه ای در ذم جهاد اکبر انشا و انشاد کرد که همه تاملتند و او را احسنت و آفرین گفتند و حتی خود جهاد هم برای اینکه به اصطلاح از رو نرود بادیگران هم آواز شد. ذیلا به نقل چند فرد از منظومه ایرج مبادرت میشود:

اکبر را در اصفهان منتشر میکرد و بعد وارد دستگاه خوانین بختیاری شد و به توصیه و کمک آنان در عدلیه استخدام گردید و مدتها مدعی العموم استیناف اصفهان بود. در تشکیلات جدید عدلیه از طرف داور وزیر وقت به کار دعوت نشد و بعد هم که تحت فشار هواخواهان جهاد اکبر قرار گرفت چون از علاقه او به مأموریت اصفهان اطلاع داشت ویرا مأمور زنجان کرد.

جهاد از اجرای حکم صادره تمرد نمود و به زنجان نرفت و داور نیز همین موضوع را مستمسک قرار داد و حکم انتظار خدمت او را صادر نمود و آن بیچاره تا پایان عمر به حال انتظار خدمت باقی ماند، جهاد اکبر مدتی در طهران انگل خوانین بود و ستاره اقبال بختیارها که افول کرد او هم سفیل و سرگردان شد و سرانجام ناگزیر به اصفهان مراجعت نمود و در ۱۹ جمادی الاول سال ۱۳۶۵ زندگی را بدرود گفت و در جنب فاضلان در تخت پولاد اصفهان به خاک سپرده شد.

جهاد اکبر در باده کساری افراط میکرد و پس از این که از نوشابه های الکلی و تریاک نشئه و به گفته خودش تاریخ و روشن میشد به متلک کوئی میپرداخت و به قول اصفهانیها گنده بار اهل مجلس میکرد. مرحوم جهاد خیلی قمع مع بود و کوشش داشت که با بیانات مقررط و حرکات و سکنتات مصنوعی دیگران را مجذوب و یا مرعوب نماید.

ایرج میرزا بهمین سبب دل پری از جهاد داشت و یک شب که عده ای از ارباب قلم و معاریف طهران و اصفهان در منزل سردار جنگ حضور داشتند فی المجلس منظومه ای در ذم جهاد اکبر انشا و انشاد کرد که همه تاملتند و آفرین گفتند و حتی خود جهاد هم برای اینکه به اصطلاح از رو نرود بادیگران هم آواز شد. ذیلا به نقل چند فرد از منظومه ایرج مبادرت میشود:

دی در بساط احرار از التفات سردار
 تریاک بود بسیار کنیاک نبود بيمر
 هر کس به نشئه‌ای تاخت و ز نشئه کار خود ساخت
 من هم ز دم به وافور از حد خود فزون تر
 تریاک سفت دیدم همی بستم و کشیدم
 غافل از آن که تا صبح آید مرا چه برسر
 حقا که . . . ن ما تریاک الدنگ
 باشد جهاد با نفس آن هم جهاد اکبر



جعفر قلی چرمینی خواهر زاده ای داشت به نام علی نقی چی که در قساوت و خونریزی و تجاوز به عرض و ناموس مردم بی نظیر بود . این جوان خونخوار به هر قریه‌ای که پا می‌نهاد به هیچ چیز ابقا نمی‌کرد و به منظور تسکین حس کینه توزی خود گاهی ازدور ، زن بی‌نواى فلک زده‌ای را که در کنار نهر آب به شستشوی لباس و جل و پوس اطفاش سرگرم بود هدف کلوله قرار میداد و همین که تیرش به نشانه اصابت میکرد وزن بدبخت مثل مرغ نیم بسمل در هوا معلق میزد فقهه کنان بادی به غبغب می‌انداخت و به دنبال شکار دیگری میرفت .

دراثنای زد و خورد سردار جنگ و یاغیان محلی مردم بیچاره اطراف اصفهان حکم مرغ زبان بسته ابرا داشتند که هم در عروسی و هم در عزا مورد تعرض قرار می‌گیرد و سفره مجلسیان را رنگین میکند، در همین اوان سردار جنگ و دار و دسته او با هر کس که سابقه و خرده حساب داشتند او را به اتهام همدستی با اشرار و گردن کشان به زندان می‌انداختند و زندانی بدبخت را به انواع و اقسام شکنجه و آزار می‌کردند . چه بسا

مردم آبرومند که در این گیر و دار از هستی ساقط شدند و چه بسیار بی گناهایی که در نتیجه خصومت و غرض شخصی جان و مالشان به هدر رفت . من این مطالب را مخصوصاً ذکر میکنم تا جوان هائی که تازه دست از قنداق در آورده و دهانشان هنوز بوی شیر میدهد و از اوضاع حسین قلی خان سابق خبردار نیستند کفران نعمت نکنند و قدر نظم و آرامش و امنیت و ثبات اوضاع حاضر را بدانند .

دستگیری رضا و جعفر قلی و اتباع آنان که جنگ و گریز میکردند خالی از اشکال نبود . روزی شنیده شد که چون زد و خورد سردار جنگ و یاغیان محلی بیش از اندازه انتظار بطول انجامید . و این غائله در رأس موعده مقرر که خوانین به وثوق الدوله رئیس الوزای وقت قول داده اند خاتمه نیافته است بختیارها تصمیم گرفته اند که ایل کنان از چهارم حال به اصفهان بیایند و سواره و پیاده عازم جنگ شوند و کلک رضا جوزدانی را بکنند .

اگر این تصمیم به مرحله عمل در آمده بود خدا داناست که چه به روزگار اصفهان و اصفهانی می آمد . در اثر شیوع این خبر یا به علل دیگر يك گردان از افراد پلیس جنوب با چند اراده توب صحرائی در جنگ شرکت و کانون فساد یعنی قلعه قهدریجان را که پناهگاه اشرار بود از هم متلاشی نمودند . پلیس جنوب یا اسپیار يك قوه نظامی بود که انگلیسها در کرمان و کرمان و اصفهان و فارس دایر نمودند .

يك روز صبح شایع شد که عصر جمعی از سران اشرار را که زنده دستگیر گردیده اند به شهر خواهند آورد . جمعیت کتیری از اهالی اصفهان اعم از زن و مرد و پیر و جوان از حوالی نطنز در طرفین خط سیر اسرای راهزن صف آرائی نمودند . در حدود دو بعد از ظهر بود که خبر رسید چند نفر از اشرار را به دستور سردار جنگ

در ابتدای خیابان دستگرد خیابان کچ گرفته اند . از جمله کسانی که باین طریق اعدام گردید و به کیفر اعمال سیئه خود رسید لطیف خان پسر میرزا حسین کندخدای سامان بود .

یکی از برادر های لطیف سامانی که لقب معتمد همایون داشت در دستگاه جعفرقلی خان سردار اسعد مشغول خدمت بود و سردار جنگک نعمداً در مجازات لطیف سامانی که از اشرار بنام بود عجله و شتاب کرد تا مبادا سردار اسعد به تقاضای معتمد همایون از او وساطت و شفاعت کند . دستگیر شدگان که در رأس آنها شهباز قشقائی و اسمعیل خان باصری بودند وارد شهر شدند . اسامی اسرا را با خط جلی روی یک برگ کاغذ نوشته و آن برگه را جلوی کلاه هریک نصب و هر چند نفر را نیز به هم طناب پیچ کرده بودند . پیشاپیش اسرای یاغی دو سه نفر سوار بختیاری با کلاه سفید و شلوار مشکی گشاد و چماق نقره جمعیت را از هم می شکافتند « وزنده باد ایل جلیل بختیاری » میگفتند و از حکومت مرگزی و دولت وغیره اسمی در میان نبود .

از این تاریخ به بعد اصفهان بصورت کشتار گاهی در آمد هر روز چند نفر را بطور دسته جمعی به دار می آویختند . چند روز قبل از فتح قلعه قهدریجان جنازه شجاع همایون دهکردی را که در اثنای زد و خورد کشته شده بود به شهر آوردند و برای تماشای مردم و عبرت دیگران در میدان شاه به دار آویختند . شجاع همایون یکی از خدایان ده کرد (شهر کرد فعلی) و قبلاً پیشکار صمصام السلطنه بختیاری بود که بعدها به صف گردن کشان یاغی پیوست .

بعضی عمل سردار جنگک را که چرا جنازه مقتول را به دار آویخته مورد انتقاد قرار داده اند ولی به عقیده این جانب حق با سردار جنگک بود که تصمیم گرفت به - این وسیله از ستمپاشی مخالفین و متعرضین شهری و نشر اکاذیب جلوگیری بعمل آورد .

در ضمن زد و خورد سردار جنگ با رضا و جعفر قلی چند نیزه سر از کشته شدگان یاغی را به اصفهان آوردند و بر سردر قیصریه واقع در میدان شاه نصب نمودند تا همدستان شهری اشرار متوجه وخامت اوضاع گردیده از کارشکنی و عملیات مذبحخانه خودداری نمایند . پس از انجام این عمل هواخواهان رضا و جعفر قلی شایع کردند که این متعلق به کسانی نیست که سردار جنگ مدعی دستگیری و کشتن آنانست . سردار جنگ هم ناچار شد که بعدها لاشه مرده معاریف کسانی را که در جنگ کشته میشوند به شهر انتقال و برای اطمینان و رفع هر گونه سوء تفاهم در معرض نمایش عموم قرار دهد .



جعفر قلی چرمینی در اثنای زد و خورد از ناحیه کتف و کردن هدف گلوله قرار گرفت و بهمین جهت پس از اینکه قلعه قهدریجان سقوط کرد و بعضی اشرار کشته و برخی دستگیر شدند جعفر قلی هم که قبلا بدون خبر به یکی از دهات اطراف فرار کرده بود به دست سواران بختیاری افتاد . قبل از این که شرح وارد کردن او به اصفهان توضیح داده شود بی مناسبت نیست مطالبی که ژنرال سایکس فرماده پلیس جنوب راجع به این یاغی گردنکش در کتاب خود (تاریخ ایران) نوشته است به نظر خوانندگان برسد . سایکس در جلد دوم تاریخ ایران که بوسیله مرحوم سید محمد تقی فخر داعی به زبان فارسی ترجمه شده است چنین مینویسد :

« هنگام اقامت افراد پلیس جنوب در اصفهان مسئله انسداد راه اهواز مطرح مذاکره فرار گرفت یعنی همان راهی که متعلق به کمپانی لینچ و دورتر از سایر طرق مواصلاتی اصفهان و اهواز است . این راه همه جا از خاک بختیاری عبور میکند و حفظ نظم و امنیت آن به عهده بختیارها میباشد . در حدود شانزده هزار لنگه بار از اهواز از همین راه به مقصد اصفهان فرستاده بودند و بارها تا قهفرخ یعنی آخرین منزلی که

تحت حکومت بختیارپهست صحیح و سالم رسیده و در آنجا رویهم متراکم شده بود و از ترس جعفرقلی نمیتوانستند بارها را به اصفهان بفرستند . جعفرقلی راه اصفهان و قهفرخ را که در حدود پنجاه میل مسافت دارد بسته بود و عبور و مرور از این راه بواسطه تعرض اشرار به ندرت آنهم بامشکلات فراوان صورت میگرفت . بازرگانان اصفهانی از این حیث فوق العاده ابراز نگرانی میکردند زیرا نه فقط سرمایه آنان را کد مانده بود بلکه بیم آن میرفت که کالاهای محموله که چندین ماه متوالی در صحرای اطراف قهفرخ در معرض برف و باران است خراب و فاسد شود خسارات هنگفتی بیار آورد . از مذاکراتی که میان بازرگانان اصفهان و فرمانده قوای روسیه تزاری بعمل آمد معلوم شد که روسها بواسطه فقد وسایل کافی در این زمینه مداخلاتی نخواهند کرد و تاجر شهر چشم امیدشان فقط به قوای اسپبار است که از نظر حفظ منافع بازرگانی ایران وانگلیس اقدام عاجل نماید .

بهمین سبب يك دسته از قوای پلیس جنوب ساز و برگ کامل همراه با سه هزار شتر و قاطر به منظور حمل کالاهای مورد سخن فرستاده شد . راه اصفهان و قهفرخ از دره زاینده رود عبور میکنند و خط سیر کاروان را صحرا و زمین هموار و مسطح تشکیل میدهد و عبور از منتهاالیه جاده که به قهفرخ امتداد دارد خالی از اشکال نخواهد بود . فرمانده قوای اعزامی صبح روز بعد از ورود به قهفرخ به افراد خود دستور داد تا کالاهای رویهم انباشته شده را حمل و بدون فوت وقت به اصفهان مراجعت کنند . فرمانده مستحفظین کاروان پس از پاك کردن جاده ناگاه مصادف شد با جعفرقلی و کارهای او که روی تپه‌های کوتاه واقع در دامنه جبال اطراف راه صف آرائی کرده و برای تعرض و تیراندازی آماده گردیده بودند ، لذا دستور داد تا قوای او به اشرار حمله ور شوند و در ضمن امتعه محموله را صحیح و سالم به اصفهان برسانند .

در این زد و خورد موفقیت با قوای اسپیار بود و اشرار پس از این که چند نفر تلفات دادند به کوههای اطراف متواری شدند .



جمعیت انبوهی از زن و مرد و خردو کلان طرفین جاده ایکه از خارج شهر و خیابان نجف آباد به کاخ چهارستون منتهی میشود به صف ایستاده بودند و برای ورود جعفر قلی که سالهای متمادی نعمت آسایش و امنیت را از مردم اصفهان و دهات اطراف سلب کرده بود انتظار میکشیدند .

در این ضمن اخبار گوناگون در میان جمعیت تماشاچی شایع گردید و کسانی که از خارج شهر میآمدند که چهار قد قالبی (روسری) بر سر جعفر قلی بسته و او را سوار یابوی پالانی کرده اند و بهمین وضع مضحك وارد شهر میکنند . این شایعه حقیقت نداشت و چون جعفر قلی از ناحیه کتف و گردن آسیب دیده بود پارچه نازکی بر سر و گردن او پیچیده بودند تا زخمهای او ناسور نشود و احياناً التیام پذیرد . جمعی قلی بهمین وضع در حالیکه میرزا غلامی میر غضب معروف سابق اصفهان با آن هیکل چهارشانه و سینه فراخ و سبیلهای کلفت از بنا گوش در رفته قبای قرمز رنگ بر تن کرده و خنجر به کمر بسته و پیشاپیش استر سواری او پیاده و صلانه صلانه و لنگراننداز در حرکت بود وارد شهر شد .

جعفر قلی بر سر هر گذر که میرسید صدای هلهله جمعیت در فضا طنین انداز میگردد و مردم کیل میزدند و به اصطلاح بختیاریها گاله میکشیدند . چند روز بعد جعفر قلی در اثر زخمهای گلوله در زندان اصفهان در گذشت لاشه او را به دستور سردار جنگ برای اثبات حقیقت قضیه و جلوگیری از شیوع اخبار بی اساس يكروز تمام در وسط میدان شاه اصفهان به دار آویختند .

يك هفته بعد رضا جوزدانی سر کرده اش را باغی وعلینقی چی همان جوان سفاک و خون آشامی را که شمه‌ای از فجایع و جنایات او ضمن سطور گذشته به اطلاع خوانندگان رسید وارد شهر کردند و پس از چند روز هر دو را به دار مجازات آویختند در موقع اعدام رضا جوزدانی مرحوم سردار جنگ و میرزا حسن علی خان سراج - الملك یکی از محترمین اصفهان از تالار عمارت عالی قاپو ناظر اجرای مراسم اعدام بودند . در همان اوقات شایع شد که زندانیان راشکنجه فراوان میدهند و بقراریکه قبلاً تذکر داده شد در این میان گروهی بی گناه نیز که با سردار جنگ و اتباع او خرده حساب داشتند از تحمل رنج و عذاب وشکنجه و عقاب بی نصیب نماندند . آقای علی دشتی در کتاب ایام محبس شرحی نوشته که چون مؤید این مدعاست به نقل آن مبادرت میشود :

« من يك وسیله بهتر و مؤثرتری برای معترف ساختن مقصرین میدانم یعنی از اعمال سردار جنگ بختیاری که در اصفهان نسبت به اسرای قهدریجان استعمال میکرد آموخته‌ام .

اولاً ممکن است حلقه آهن را سرخ کرده و در گردن آنها بیندازید . ثانیاً میله‌های آهن را گذاخته و در طول ماهیچه‌های آنها فرو ببرید . ثالثاً در اطراف سر آنها خمیر گذاشته و روغن داغ را در وسط آن بریزید . رابعاً ممکن است بطور عادی سیخ در آتش گذاشته و بدن مقصر را مثل بدن رضا خان جوزدانی داغ کنید همچنانکه آن دزدها بهمین وسایل بسخن آمده و اموال فراوان خود را به سردار جنگ نشان دادند شنیدم کارکنان سردار جنگ برای اقرار آوردن يك نفر از اشرا قهدریجان پای محبوس را روی آتش گذاشته و آنقدر آتش را باد زدند که استخوان پا ترکید . »

این شایعات تا چه اندازه مقرون به حقیقت است والله اعلم به حقایق الامور ولی مثل معروف يك کلاغ و چهل کلاغ و تا نباشد چیز کی مردم نگونند چیزها ، فراموش

نباید کرد .



پس از اینکه رضا و جعفر قلی دستگیر شدند ملك الشعر ا بهار ضمن قصیده‌ای که چند بیت آن ذیلا نقل میشود مساعی سردار جنگ را ستود و تلویحاً از او شراب جلفای اصفهان خواست :

ای رخ میمونت آفتاب صفاهان	وی بوجود تو آب و تاب صفاهان
باز شد از قید ظلم کردن مظلوم	تا تو شدی مالك الرقاب صفاهان
مقدم آبادی آفرین نصیری	گشت نصیر دل خراب صفاهان
همت سردار جنگ و غیرت احرار	بر رخ اشار بست باب صفاهان
بر سر جعفر قلی کشید سپاهی	کشن و غریونده چون سحاب صفاهان
لشکر دزدان غمی شدند و بجستند	چون ز نسیم خزان ذباب صفاهان
از اثر خون خاك خورده اشار	رنگ تبر خون گرفت باب صفاهان
زین سپس از بس که خون دزد بریزد	نگهت خون آید از کلاب صفاهان
و ز اثر این سیاست از پس زردی	سرخ شود رنگ شیخ و شاب صفاهان
ای هنری میر بختیار که شد یار	فر تو با بخت کلمیاب صفاهان
رو که خوش از عهده حساب بر آئی	چون ز تو خواهد خدا حساب صفاهان
روی بهار از فراق روی تو گشته است	زردتر از آبی خوشاب صفاهان
لیک به حکم حکیم و لطف تو شاید	سرخ شود رویش از شراب صفاهان

سردار جنگ دانسته و یا ندانسته به تقاضای ملك الشعر ا بهار دایر به فرستادن شراب ترتیب اثر نداد و بهار قطعه زیرا به نظم در آورد و برای جهاد اکبر سابق الذکر به اصفهان فرستاد :

جهادا فراموش کردی مرا ولی از توزین رو دلم تنگ نیست

که در وزن و معنی کم از سنگ نیست	مدیحی نوشتم به سردار جنگ
که هر که آن نداند به فرهنگ نیست	به پایان آن چامه بد نکته‌ای
اگر لر نفهمد سخن ، تنک نیست	نفهمید سردار آن نکته را
مرا با چنان مهتری جنگ نیست	و کردید و دانست و نا کرده ماند
تجاهل به این حد خوش آهنگ نیست	ولی از تو انسان دانش پژوه
از این زشت تر در جهان رنگ نیست	که شعرم نفهمیده خوانی به خلق
کم از امر سرتیپ و سرهنگ نیست	به سردار برگو که حکم حکیم
خدای جهان را جهان تنک نیست	صفا هان اگر نیست شیراز هست



در ایام حکمرانی سردار چنگ میرزا حسین خان جلاءالسلطنه که بعدها جلایی نام خانوادگی او شد نایب‌الحکومه اصفهان بود .

جلایی فرزند میرزا محمدعلی لشکر نویس باشی است و در دوره ششم و دهم و یازدهم و دوازدهم و سیزدهم از اصفهان و در دوره هفتم از شهرضا به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب گردید . جلاءالسلطنه بعد از غایله شهریور ۱۳۲۰ مدت کوتاهی شهردار اصفهان بود و چندسال بعد یعنی در ۲۹ آبان ۱۳۲۷ شمسی پس از يك بیماری ممتد و طولانی چشم از جهان پوشید و در تکیه حاج شیخ مرتضی ریزی در تخت فولاد اصفهان به خاک سپرده شد .



غلامرضاخان پسر سردار جنگ که ابتدا اقبال السلطان و بعد سردار بختیار لقب گرفت عفت الملوک دختر میرزا حسن خان مستوفی الممالک را به زوجیت داشت . در ۱۳۳۸ که سردار جنگ حاکم اصفهان بود عفت الملوک در گذشت و اهالی شهر به پاس

خدمات سردار جنگ که اشرار یاغی را قلع و قمع کرده بود و همچنین به احترام مستوفی الممالک که همه او را آقا خطاب مینمودند و حقاً آقای به تمام معنی بشمار میرفت از جنازه عفت الملوک به تجلیل تمام تشییع کردند .

عفت الملوک در تکیه میر تخت فولاد که آرامگاه اغلب بختیار بهاست به خاک سپرده شد و این مصراع در روی سنگ قبر او نقر گردیده .

ماده تاریخ فوت اوست « شد عفت الملوک به ملک ابد روان »

(۱۳۳۸)

مرحوم محمدعلی مکرم مدیر روزنامه صدای اصفهان و شاعر شوخ طبع حبیب آبادی که معایب اجتماعی را بشدت مورد انتقاد قرار میداد در این مورد چنین نوشته است: « دختر مرحوم مستوفی الممالک عیال مرحوم سردار بختیار که از خوانین محترم بختیاری و پسر مرحوم سردار جنگ معروف بود وفات کرد . جلاء السلطنه که نایب الحکومه بود دسته عجیب و غریب مفصلی بازنجیر زن و سینه زن در پشت جنازه دختر مستوفی الممالک به راه انداخت و چهار باغ اصفهان مملو از سینه زن و زنجیر زن شد و علامت و علم و کتل و یدک زیادی پیشا پیش دسته حرکت میکرد و نوحه خوان میگفت :

عروس سردار جنگ ز دارد نیا برفت از این جهان خراب بسوی عقبی برفت

اگر این مردم سرگرمیهای مفرحی داشتند این کارها را نمیکردند و شما مردم شرافتمند اصفهان قضاوت کنید که کار نوحه به کجا رسیده بود و نوحه سازها برای چه کارهایی نوحه میساختند . »

غلامرضا خان سردار بختیار بسال ۱۳۲۳ هـ ش . وفات یافت و در جوار قبر همسرش در تکیه مسیر به خاک سپرده شد . در همان اطاقی که آرامگاه این زن و شوهر است

قبر مادر سردار جنگ یعنی حاجیه ماه منظر دختر آقا نجف زراسوند نیز میباشد .
وفات حاجیه نامبرده در جمادی الثانی ۱۳۴۳ اتفاق افتاده است .



سردار جنگ در انتخابات فرمایشی دوره چهارم از چهارمجال و بختیاری به وکالت مجلس انتخاب گردید و کسیکه در زمان محمد علیشاه بسا مجلس و مشروطه مخالف بود و با آزادیخواهان و مشروطه طلبان مجاهده میکرد قدم بعمارت بهارستان نهاد . گویا حاجت به تذکر نباشد که میرزا حسن خان وثوق الدوله رئیس الوزرای وقت در انتخابات دوره چهارم با تمام قوا اعمال نفوذ کرد و درصدد بود که بدست وکلای این دوره قرار از ۱۹۱۹ را به تصویب برساند که خوش بختانه بقول مرحوم سید حسن مدرس و به اصطلاح اصفهانیها «نما سید» . در دوره چهارم میرزا مهدی خان سیدالملک هم که در دستگاه بختیارها به خدمت اشتغال داشت و مدتی حاکم یزد بود از قمشه (شهرضا) بوکالت مجلس انتخاب شد . سیدالملک برادر ارشدالدوله (سردار ارشد بعد) معروف به علی خان کاردی است که در اوایل سلطنت احمدشاه در همان تاریخی که محمد علیمیرزا به گمش تپه وارد شده بود به حمایت شاه مخلوع برخاست و با عده ای تر کمن تصمیم به فتح طهران گرفت و تا خوار و ورامین نیز پیشروی کرد ولی در امامزاده جعفر بدست قوای بختیاری و مجاهدین پیرم خان ارمنی کشته شد .

مرحوم سردار جنگ در اواخر ۱۳۰۳ شمسی به بیماری مهلکی مبتلا گردید و پس از چندی از بختیاری به اصفهان رفت و در بیمارستان مرسلین انگلیسی بستری شد و چون مداوای پزشکان معالج افاقه ای نکرد به تجویز چند نفر از اطبای اصفهان روانه آلمان شد . در همان اوقاتی که سردار جنگ عازم آلمان بود استاد سخن مرحوم

وحید دستگردی تصادفاً از طهران به اصفهان رفت . مرحوم وحید میگوید :

« نصیرخان سردار جنگ در دوره دوسال حکمرانی و تسلط بر اصفهان به خرد و بزرگ و یتیم و صغیر وزن و مرد ابقا نکرد و بیش از سه چهار کرور تنها خودش از این شهر و توابع آن به غارت برد . البته تا سردار جنگ چهار کرور ببرد کار کنان و عمال وی که بیش از هزار نفر بوده اند لااقل چهل کرور اموال مردم را به یغما برده و در نتیجه بیش از هزار کرور خسارت به یک شهر و بلوکات آن وارد آمده است . شاید کسی تصور کند که در آن چه مینگارم را ما عراق پیموده شده برای رفع این توهم بلوک فریدن اصفهان را شاهد میآورم که در دوره سردار جنگ ده پانزده نایب الحکومه در این بکوک رفته اند . »

« پس از مشاهده اوضاع و احوال قریه دستگرد بایک دنیا تأثر و تحسر ناگاه شنیدم سردار جنگ از بختیاری به اصفهان آمده و خیال مسافرت فرنگ دارد برای معالجه درد بی دوائی که جز کیفر خداوند و مکافات دهر چیز دیگری نیست . من از نظر اندرز و نصیحت بنام مظلومین بدبخت و هم از لحاظ رهائی خودش از چنگال کیفر و قهر خداوند مکتوب ذیل را به او نوشتم ولی با این که در موقع خواندن دستش لرزیده و مکتوب از دستش افتاد و رنگ سیاهش از وحشت گاهی سفید و گاهی زرد میشده بخل و شقاوت نکذاشت تا این اندرز طبیبانه را پذیرفته به بدبختی و مرض خود و گرفتاری هزارها مظلوم بی گناه خاتمه بدهد . »

اینک سواد مکتوب

« فدایت شوم پس از تهنیت ورود، چون عارضه بیماری مانع از شرفیابی گردید و نتوانستم حضوراً مطالب خود را عرضه بدارم اینک از راه ارادت به کتابت در مقام بیان حق و حقیقت برآمده و هر چند « که مرغ پند را تلخ است آواز » امیدوارم این

اندرز طبیبانه قبول افتاده و به این نسخهٔ علاج هر گاه رفتار فرمائید شفای عاجله حاصل گردد .

« حضرت سردار در دورهٔ پیری و هنگام هجوم آلام و استقام که الان شما در بحبوحهٔ آن واقفید افراد بشر هر چند سست عقیده و بیداد کیش باشند به يك حقیقت و مبدائی معتقد شده‌اند راه توبه و انا به در مقام جبران کسرهای پیشینده برآمده و از این راه منحصر در فرد چارهٔ درد و طریق نجات خویشتن میجویند . به همین مناسبت من چون شما را با این حال حاضر در ردیف آن اشخاص می بینم طریق حقیقت را بوسیلهٔ این مکتوب نشان داده و میدانم پیری و گرفتاری شما به آلام و اسقام، ایجاب میکند که بندگان حقیقت گوی پیشینه را از انبیا و حکما و شعرا پذیرفته و از استعمال این داروی بی نظیر و این دستور صحی منحصر بفرد از گرفتاری و آلام و اسقام کنونی نجات خواهید یافت . »

« اینک تشخیص درد و دواى براء الساعه ، خداوند تبارك و تعالى در قرآن مجید میفرماید : ولاتحسبن الله غافلا عما يعمل الظالمون ، و مفسرین ربانی در تفسیر این آیه مینگارند . هذا اعظم تعزیه للمظلوم و ابلغ تحذیر للظالم علی مدارجة العقوبه ، حکیم نظامی گوید :

سپهر آئینهٔ عدل است و شاید	که هر چ آن از تو بیند و نماید
حذر کن زانکه در تیر کمینی	دعای بد کند خاوت نشینی
زنی پیر از نفس های جوانه،	زند تیری سحر که بر نشانه
چه سودت دارد آنکه بانگ و فریاد	که نفرین مال و جان داد بر باد

« از آن چه گفته شد مبرهن خواهد گشت که بیماری و کسالت شما جز کیفی ستمکاری در اصفهان چیزی نیست و همان ستم و داغ و شکنجهٔ بندگان ضعیف خدا

است که امروز به شکل دیگر شمار از بون ساخته است . پس از تشخیص درد ، دوا معین و علاج آسان است . شما باید بهروزگار گذشته خود مراجعه کرده و ببینید گرفتاران شکنجی ظلم شما کیانند ؟ اموال ارامل و ایتم ، و ضیاع و عقار بیوه زنان و فقیران را رد کنید و کسانی را که داغ عذاب و شکنجه از شما کشیده اند راضی و خشنود سازید . یتیمان و بیوه زنانی را که پدر و شوهر آنان به شمشیر ستم شما کشته شده اند بنوازید و حقوق منصوبه آنان را باز دهید . در این صورت محتاج به مسافرت فرنگ نیستید و فوراً بهبودی و علاج برای شما حاصل خواهد گشت و گرنه هیچ طبیب فرنگی و پزشک اروپائی در مقابل کیفر خدا و انتقام دهر کاری نمیتواند کرد و سفر و معالجه ای که نفرین صد هزار مظلوم در قفا دارد برای شما سودمند نخواهد شد بلکه زیان هم خواهد داشت . تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال . «



سردار جنگ سرانجام سال ۱۳۱۰ شمسی دور از یار و دیار و در ولایت غربت یعنی در شهر برلن وفات یافت و جنازه او را به نجف اشرف حمل و در آن جا دفن کردند . خدمات سردار جنگ در قلع و قمع رضا و جعفر قلی و اتباع آنان صرف نظر از شکنجه و آزار زندانیان و اعمال ظالمانه ای که در این زمینه به او نسبت می دهند قابل تقدیر و تمجید است .

پایان

بجان زنده دلان سعدیا که ملك وجود

نیرزد آنکه دلی را زخود بیازاری

عبدالرفیع حقیقت - (رفیع)

هنرهای ملی ایران

(۴۱)

آغاز کار خرم دینان

همانطوریکه گفته شد آغاز ظهور دین خرمیان معلوم نیست از چه زمانی بوده است و مورخان اختلاف دارند که این کیش را بابک رواج داده یا پیش از او هم وجود داشته و وی بدان گرویده است .

اما چیزی که تقریباً در این میان مسلم بنظر میرسد اینست که پیش از بابک این کیش در میان بوده و بابک در ترویج آن کوشیده و آنرا به هنرهای شکوه و نیروی خود رسانیده است .

نخستین بار که نامی از خرمیان در تاریخ پیدا میشود در سال ۱۶۲ هجریست که بگفته نظام الملک در سیاستنامه (در ایام خلیفه مهدی باطنیان گرگان که ایشان را سرخ علم یا سرخ جامگان خوانند با خرم دینان دست یکی کردند و گفتند ابو مسلم زنده است ، ما ملک بستانیم و پسر او ابوالعزا را مقدم خویش کردند و تا به ری بیامدند حلال و حرام را یکی داشتند و زنان را مباح کردند و مهدی نامه نبشت به اطراف به عمر بن العلاء که والی طبرستان بود ، دست یکی کنید و به حرب ایشان روید برفتند و آن جمع پراکنده شدند . (۱)

و بار دوم در زمانی که هارون الرشید در خراسان بود (یعنی از سال ۱۹۲ تا سال ۱۹۳ هجری) بار دیگر خرم دینان خروج کردند از ناحیه اصفهان ، ترمذین و کاپله

و فایک و روستاها و مردم بسیار از ری و همدان و دسته و گروه بیرون آمدند و به این قوم پیوستند و عده ایشان بیش از صد هزار بود ، هارون عبدالله بن مبارک را از خراسان با بیست هزار سوار بحرب ایشان فرستاد ایشان بترسیدند و هر گروه بجای خود باز شدند و عبدالله مبارک نامه نبشت که : ما را از بودلف نگزیرد بجواب نامه نبشت ، سخت صوابست ، ایشان هر دو دست یکی کردند و خرم دینان و باطنیان بسیار جمع شدند و دیگر باره دست به غارت و فساد بردند ، بودلف عجلای و عبدالله مبارک ناگاه تاختن بردند و خلقی بی حدودی عدد از ایشان بکشتند و فرزندان ایشان را به بغداد بردند و فروختند . (۱)

پس از آن چون ۹ سال از این واقعه بگذشت در زمان مأمون بابک از آذربایجان برخاست در کتاب مجمل فصیحی درباره این واقعه در حوادث سال ۱۶۲ چنین آمده است . (ابتدای خروج خرم دینان در اصفهان و باطنیان با ایشان یکی شدند و از این تاریخ تا سنه ثلثمائه بسیار مردم بقتل آوردند) . (۲)

از اینجا پیداست که تا سال ۳۰۰ هجری هم حوادثی از آنان روی داده است نظام الملك هم در سیاست نامه پس از ذکر واقعه سال ۱۶۲ میگوید : (بعد از این چون ۹ سال بگذشت بابک خروج کرد از آذربایجان ، این قوم قصد کردند که به او پیوندند و شنیدند که لشکر راه برایشان گرفته است ، بترسیدند و بگریختند .)

بر خوردهای اولیه حکام آذربایجان و ارمنستان با بابک

بطوریکه مورخان نوشته اند . مأمون عباسی حکومت ارمنستان و آذربایجان را به طاهر بن محمد صنعانی داده بود و بقولی هرثمه بن اعین هنگامی که رهسپار عراق بود از همدان او را فرستاد وی تا ورنان یکی از توابع آذربایجان آمد و از آنجا با

۱ - سیاست نامه خواجه نظام الملك صفحه ۲۴۷

۲ - مجمل فصیحی به تصحیح محمود فرخ جلد اول صفحه ۲۳۰ .

فرماندهان ارمنستان و سران سپاهش مکاتبه کرد و در نتیجه برای مأمون بیعت گرفت و عامل آنجا از طرف مخلوع اسحاق بن سلیمان و عمر و حزون و نرسی و عبدالرحمان بطریق اران و جماعتی از بطریقان همراه وی بودند و بقصد حمله بر مردم برزعه که پسرش را بیرون کرده بودند روی نهاد، در این موقع طاهر بن محمد صنعانی عامل مأمون زهیر بن سنان تمیمی را با لشکری انبوه بر سر ایشان فرستاد و جنگ سختی بین آنان در گرفت و عاقبت اسحاق بن سلیمان و یارانش هزیمت یافتند و پسرش جعفر بن اسحاق بن سلیمان اسیر شد، زهیر بن سنان او و اسیران دیگر را نزد مأمون فرستاد ولی طاهر صنعانی چند روزی در آنجا بیشتر نماند که عبدالملک بن جحاف سلمی بیاری مردم بیلقان بروی خروج کرد، مردم بیلقان نماینده خلیفه را در شهر برزعه محاصره کردند و چند ماه این محاصره بطول انجامید، وقتی مأمون از این واقعه خبر یافت سلیمان بن احمد بن سلیمان هاشمی را به حکومت ارمنستان و آذربایجان برگزید، سلیمان هنگامی به آنجا رسید که طاهر هنوز در محاصره بود پس او را از محاصره درآورد و به بغداد باز گردانید و به عبدالملک نیز امان داد.

بعد از سلیمان بن احمد مأمون حکومت ارمنستان و آذربایجان را به حاتم بن هرثمه بن اعین داد و او هنگامی به آن نواحی رسید که میان معتزله و اهل سنت دشمنی و نزاع پیش آمده بود و یکدیگر را چنان میکشیدند که نزدیک بود نابود شوند، ولی پس از مدتی سازش کردند، چند روزی از توقف حاتم بن هرثمه در شهر برزعه (۱) نگذشته بود که از کشته شدن پدیش هرثمه که چگونگی آن در صفحات قبل بیان شد خبر یافت، وی از برزعه بیرون آمد و در کسال منزل کرد و در آنجا پناهگاهی ساخت

۱ - برزعه در قرن چهارم کرسی ایالت اران واقع در شمال رود ارس بوده و خرابه -
 هایش تاکنون باقی است (سرزمینهای خلافت شرقی تألیف لستر نیج ترجمه محمود عرفان
 صفحه ۱۹۰) .

و نقشه یاغی شدن را کشید و با بطریقان و سران مردم ارمنستان و نیز با بابک و خرمیان مکاتبه کرد و امر قدرت و شوکت مسلمانان را نزد آنان ناچیز نشان داد پس بابک و خرمیان جنبش کردند و بابک در ناحیه آذربایجان پیروز شد ، چون مأمون خبر یافت حکومت آن بلاد را به یحیی بن معاذ بن مسلم مولای بنی زهل داد ، یحیی بن معاذ چندین نبرد کرد و در هیچیک از نبردها پیروز نگردید ، مأمون ناگزیر حکومت آذربایجان و ارمنستان را به عیسی بن محمد بن ابی خالد فرمانده جنگجوی ایام مخلوع واگذار نمود و دستور داد سپاهیان را مجهز کند و از مال خود جیره شان را بپردازد ، پس عیسی بن محمد آنان را با مال خود براه انداخت و آنان همانها بودند که در ناحیه مدینه السلام سکونت داشتند و احدی از سپاهیان حربه که در (ایام) فتنه بودند در بغداد باقی نماند عیسی بن محمد وقتی بمحل خدمت خود رسید محمد بن رواد از دی و همه رؤسای آن بلاد نزد او آمدند و برای جنگ با بابک آماده گشت و از راهی تنگ پیش رفت در این موقع بابک آگاهانه با وی برخورد کرد و او را هزیمت داد و عیسی بی آنکه بجیزی باز نگردد میگریخت بعضی از عیاران حربه او را فریاد زدند که ای ابو موسی بکجا می گریزی ؟ گفت : ما را در جنگ اینان بختی نیست ، تنها در جنگ با مسلمانان است که از ما می ترسند ، و از آذربایجان به ارمنستان رفت و به سواده بن عبدالحمید جحافی که یاغی شده بود پیشنهاد حکومت ارمنستان داد ولی او بجز جنگ با وی تن نداد پس با او جنگید و با سختی و پافشاری بسیار وی را هزیمت داد ، با این ترتیب ارمنستان برای عیسی بن محمد رام و آرام گشت و کار بابک در بند (بدین) بسی بالا گرفت ، پس مأمون زریق بن علی بن صدقه ازری را حکومت داد او نیز کاری نکرد و مأمون حکومت را به محمد پسر حمید طوسی سپرد وقتی زریق از عزل خود خبر یافت یاغی شد و نافرمانی را آشکار ساخت ، محمد بن

حمید از راه رسید و زریق با وی جنگید ، سرانجام همراهان زریق کشته شدند و خود او نیز امان خواست و محمد او را امان داد، و نزد مأمون فرستاد محمد بن حمید پس از مدتی اقامت در آذربایجان همه یاغیان و سرکشان آن نواحی را منکوب کرد تنها فتنه‌ای که باقی ماند و محمد بن حمید مأموریت داشت فرو نشاند شورش و قیام بابک خرم دین بود که موجب وحشت بیش از اندازه دولت مقتدر عباسی گردیده بود .

محمد بن حمید وقتی برای جنگ بابک نیرویافت بسوی جایگاه او پیش رفت و با یاران بابک سخت جنگید و در همه حال پیروز شد ولی در پایان ضمن پیشروی بسوی موضع خرم دینان به تنگنای ناهمواری رسید تا گزیرابن حمید و گروهی از همراهانش پیاده شدند ، در همین حال یاران بابک برایشان حمله بردند و محمد بن حمید فرمانده اعزامی مأمون به آذربایجان و جماعتی از سران سپاه او کشته شدند . و سپاه وی هزیمت یافت و مهدی بن احرم خویشاوند ابن حمید فرمانده سپاه شد . این حادثه در اول سال ۲۱۴ هجری اتفاق افتاده است .

مقابله عبدالله بن طاهر با بابک خرم دینی

بعد از کشته شدن محمد بن حمید فرمانده سپاه اعزامی جهت مقابله با بابک ، مأمون عبدالله بن طاهر را بحکومت نواحی جبال و آذربایجان و ارمنستان برگزید و به قاضیان و عاملان خراج نوشت تا فرمان او باشند پس عبدالله بسوی محل مأموریت خود رهسپار گردید و در دینور اقامت گزید وی به مهدی بن احرم و محمد بن یوسف و عبدالرحمان بن حبیب همان فرماندهانی که همراه محمد بن حمید بودند نوشت که در جاهای خود بمانند ، بطوریکه نوشته‌اند بابک در برابر عبدالله نتوانست مقاومت کند و به دژ مستحکمی در کوهستان بد یا بدین پناه برد، از این تاریخ تا سال ۲۱۸ هجری

از فعالیت بابك و یا همچنین مقابله با او خبری در کتابها نیامده است .

قیام خرم‌دینان در سال ۲۱۸ هجری

در حوادث سال ۲۱۸ هجری یعنی سال فوت مأمون نوشته‌اند که (چون سال دویت و هژده اندر آمد دیگر باره خرم‌دینان به اصفهان و پارس و آذربایگان و جمله کوهستان خروج کردند ، بدانکه مأمون به روم شده بود و همه به يك شب وعده نهاده بودند و به همه ولایتها و شهرها کار راست کرده ، شب خروج کرده ، شهر غارت کردند و در پارس بسیار مسلمان کشتند و زن و فرزندان برده بودند و در اصفهان سرایشان مردی بود علی مزدك از در شهر بیست هزار مرد عرض داد و با برادر به کوه شد و بوداف غایب بود و برادرش معقل بکوه بود ، با پانصد سوار مقاومت نتوانست بگریخت و به بغداد رفت علی مزدك کوه بگرفت و غارت کرد و هر کرا یافت از اهل اسلام بکشت و فرزندان عجلیان را برده کرده و باز گشت به آذربایگان تا به بابك پیوندد و از جوانب خرم‌دینان روی ببابك نهادند اول ده هزار بودند ، بیست و پنج هزار شدند و میان کوهستان شهر کی هست آنرا (شهرستانه) خوانند ، آنجا جمع شدند و بابك بدیشان پیوست .) (۱)

از این جا پیداست که خرم‌دینان پس از جنبشی که در سال ۱۶۲ کرده‌اند ۹ سال بعد یعنی در سال ۱۷۱ باز بیرون آمده‌اند سپس چندین بار دیگر در ۲۰۰ و ۲۱۲ و ۲۱۴ و ۲۱۸ نیز بجنبش مهم و دامنه‌داری تا ۲۲۳ دست زده‌اند و این جنبش اخیر ایشان بیست سال تمام ادامه داشته است .

(ناتمام)

انجمن ادبی حکیم نظامی

مجید - یکتائی

«آزاد نیستم که روم سوی دلبرم»

از دولت وصالش بینم توانگرم
 زین راه پر فسانه دلیرانه بگذرم
 تا کی طبیب عشق تو گیرد ز بسترم
 آسوده از زمانه و خلقش بسر برم
 شاید که شوق دوست شود یار ویاورم
 آزاد نیستم که روم سوی دلبرم
 عمری بود که این تن خاکی بیورم
 وین در طریق عشق نباشد میسرم
 از مهر اوست جمع پریشان خاطرم
 از عشق روی اوست رود هر چه بر سرم
 ور دولت وصال نباشد میسرم
 هر چند مشکل ازغم او جان بدر برم

آیا بود که سر بسره دوست آورم
 روزی شود که باتن ناساز و جور دهر
 روزی بسر برم همه در انتظار آن
 یکچند فسارغ ازغم و رنجوری سفر
 راهی است پر ملال و بهیچم امید نیست
 دلبر براه دور و من افتاده در قفس
 تا چند کج رود تن و جان مبتلای او
 گوئی که کج بدار و مریزای دلیل راه
 از عشق اوست اینهمه افغان و درد من
 خواهان اوست دل که بزندان فتاده ام
 دارم هوای همدمی دوستان بسر
 « یکتا » تو آرزوی وصالش زدل مبر

سید محمد - محیط طباطبائی

جدال مدهی با سعدی

چندی قبل روزنامه اطلاعات پرسشهایی راجع بزبان و خط فارسی از عده ای ملاقه مندان کرده بود که پاسخهایی بدان داده شد و در جریده مذکور بچاپ رسید. اینک مقاله محققانه ای که بقلم دانشمند استاد آقای محیط طباطبائی در این باره نگارش یافته بطبع میرسد تا مورد استفاده بیشتر ادب دوستان و دانش پژوهان دور و نزدیک واقع گردد.

پرسشهایی که روزنامه اطلاعات از جناب آقای پورداد راجع به سرنوشت خط و زبان فارسی کرده بود به دریافت پاسخهایی نایل شده و آنها را در دسترس مطالعه خوانندگان خود قرار داده است.

چون مطلب با سرنوشت زبان ملتی بستگی دارد که پس از هزار و سیصد سال رشد ادبی تدریجی امروز در سطح عالی علمی و اقتصادی و سیاسی جامعه با رقابت روزافزون زبان انگلیسی روبرو شده است و میز به میز و اطاق به اطاق و مدرسه به مدرسه و سنگر به سنگر، درون خانه خود دارد عقب می نشیند، در این صورت هر قسم اظهار نظری و ارائه طریقی که به کسیختگی پیوندهای ارتباط این زبان با رشته های دیرینه آن بگراید دور از انصاف و حسن نیت تلقی میشود.

در حسن نیت و وطنخواهی آقای پورداد نباید تردید کرد و اگر احیاناً مواردی قابل ملاحظه و یادآوری در پاسخهای ایشان به نظر میرسد مربوط به غلبه احساسات و عواطف ایشان بوده است. زیرا آقای پورداد در هر مقام و هر مرحله ای که در طی عمر متمادی خود قرار داشته اند نسبت بدان از ابراز احساس و علاقه روحی دریغ نورزیده اند.

وقتی طلبهٔ مدرسهٔ حاجی سمیع رشت بودند از مردان مؤمن مقدس و مواظب نماز و روزه و عبادات و در میان طلاب آن مدرسه به قدس و صلاح معروف بودند .
 مرحوم سید عبدالرحیم خلخالی میگفت در آن ایام من هم در همان مدرسه یا مسجد حاجی سمیع طلبه بودم و هر روز صبحگاهان با صدای سوت و سواسی سین (بس) بسم الله آقای شیخ ابراهیم فرزند حاجی داود از خواب نوشین بامدادی برانگیخته میشدم. سرانجام و این حادثه روزی منجر به مناقشهٔ دوستانه‌ای میان من و آقای پورداد شد که ذکرش در خور نقل نیست .

وقتی از رشت برای تحصیل طب به بیروت رهسپار شدند چون روزگار مصادف با اوج نهضت مشروطه طلبی بود چنان مجذوب آزادیخواهی و وطنپرستی شدند که یکباره اوقات خود را به نظم اشعار وطنی آبدار میرسانیدند و وطنپرستی و خدمت به آزادی را بر تعقیب رشتهٔ تحصیلی منظور ترجیح دادند. اشعاری که در آن اوان برای پروفوسور برون فرستاده اند و در کتاب ادبیات مشروطه درج شده است حکایت از ایران پرستی بی حد و وصف ایشان میکند و در این راه کوئی دریائی از احساسات خروشان بوده اند .

بعدها که به دستور کمیتهٔ مهاجرت برلن (به رهبری جناب آقای تقی زاده) با مرحوم کاظمزاده و چند تن دیگر از اروپا برای همکاری با مهاجرین به ایران آمدند پس از تشکیل دولت موقتی نظام السلطنه در کرمانشاه آقای پورداد (در کرمانشاه) به انتشار روزنامهٔ رستاخیز پرداختند و در هر شمارهٔ از آن مقاله‌ای یا شعری سرشار از احساس و عواطف، از آثار طبع خود در تشویق و تحریک مهاجران به جنگ باروس و انگلیس و یاری عثمانی و آلمان مینوشتند .

شعر معروف :

از خاک وطن آواره شدیم
 مولی مددی هوحق نظری

از چیست که ما بیچاره شدیم
 سیلی خور هر بیگانه شدیم

را در همین موقع سرودند که در همان زمان به صورت سرود دلنشین مهاجران و طرفداران ایشان درآمد. تأثیر این شعر در اصفهان به درجه‌ای رسیده بود و مردم به آهنگ و وزن آن دل بستگی پیدا کرده بودند که مدرسه آلیانس اسرائیلی اصفهان عین آن را در سال ۱۲۹۸ با اندک تصرفی در بندگردان شعر، سرود درسی مدرسه کرده بود. بدین ترتیب که:

موسی مددی یا هو نظری ، را
 بجای: مولی مددی هو حق نظری .

گذارده بودند. در فروردین ۱۲۹۹ خود شاهد تدریس آن در کلاس چهارم آلیانس اسرائیلی به معلمی موسیو دیوید ناظم آن مدرسه بودم.

بعدها که در ضمن معاشرت و تماس به منویات نامطلوب دوستان متحد در باره وطن خود ایران پی بردند از ایشان زده شدند و متدرجاً خود را کنار کشیدند و بنا به تعبیر خود در انتظار رسیدن بلند بالایان کبود چشم از کوت العماره به بغداد وقت میگذرانیدند و روزنامه رستاخیز را تعطیل کردند.

استاد ارجمند آقای میرزا عباس شوشتری (مهرین) که آن زمان از آمریکا به عراق عرب بازآمده بودند و در کاظمین بسر میبردند ایشان را در همان حدود هنگام بیماری نسبت به عوامل مهاجرت یکی دوبار دیده بودند و بیست و هفت سال پیش از این برای من از شور و عاطفه خاص ایشان در جهت منفی قضیه مهاجرین سخن میگفتند.

بعدها که جنگ بین المللی به پایان رسید و هر کسی از گوشه‌ای فرا میرفت، استاد مهرین برای تصدی کرسی درس فارسی دانشگاه میسور به بنگلور هند رفتند، و آقای پورداوود هم از طرف انجمن ایران لیگ بمبئی برای ترجمه اوستا از آلمانی به فارسی دعوت شدند و مدتی را در هند به سر میبردند.

آقای پورداد هنگامیکه به بمبئی رسیدند و همکاری تازه‌ای با پارسیان هند در زمینه وسیعی آغاز کردند باز در این راه هم ثبات قدم و عواطف سرشاری بی‌سابقه نمودار ساختند که دنباله آن سالیان درازی امتداد یافته است. بنا بر این آقای پورداد چون مرد دل و احساس هستند در قسمت‌هایی از جواب خود به پرسشها، گوئی دستخوش غلبه احساس شده‌اند و بدون در نظر گرفتن مقیاسها و معیارهای زمان و اختلاف آنها با یکدیگر درباره زبان فارسی نظریاتی اظهار کرده‌اند که درخور نکته‌گیری است:

زبان عربی و برنامه مدارس

آقای پورداد پیشنهاد کرده‌اند که زبان عربی از برنامه مدارس حذف شود به دلیل اینکه اسپانیولیها هم با وجودی که زبان‌شان با عربی آمیخته است در مدارس خود زبان عربی نمی‌آموزند. درست است که اسپانیولی عربی غیاموک ولی مقایسه کردن ایران و ایرانی با اسپانیا و اسپانیولی قیاس مع الفارق است.

گرچه زبان اسپانیولی مخلوق زبان عربی بوده ولی اسپانیولی خود کاتولیک یسوعی متعصب و دشمن دین اسلام و نژاد عرب بوده است. در صورتیکه زبان فارسی دری پیش از ارتباط با عربی هم وجود داشته و از آغاز ظهور اسلام به موازات زبان عربی تداول عمومی یافته و در دین و ادب بکار می‌رفته است و با عربی رابطه مبادله الفاظ با یکدیگر داشته‌اند. اما ملت ایران هرگز دشمن عرب نبوده بلکه در راه نشر و توسعه و ترقی تمدن و فرهنگ اسلامی فداکارها کرده است.

برطبق آخرین آمار که انتشار یافته از بیست و شش میلیون و نیم سکنه ایران بیش از نود و نه صدم مردم بومی کشور پیرو دین اسلام هستند و یک‌صدم دیگر به نسبت یک‌هزارم و شش‌هزارم در میان سه دین زردشتی و عیسوی و یهودی تقسیم میشوند.

پس نود و نه صدم جمعیت کشور ما به دین اسلام اعتقاد دارند و نماز و دعا و عبادات خود را به زبان عربی انجام میدهند و کتاب دینی خود را به عربی میخوانند و برخلاف پیروان مذاهب دیگر، هر فارسی‌زبانی دانش می‌خواهد معنی قرآن را بفهمد. در این صورت برای تکمیل تربیت دینی اکثریت عظیم سکنه مملکت، مریبان چنین مصلحت اندیشیده‌اند که مختصری از قواعد زبان عربی در مدارس ایران تدریس شود. بنا بر این مقایسه فارسی با اسپانیولی بی‌مورد است ولی درباره اینکه آیا تدریس این مواد بدین صورت و کیفیت ضرورت دارد و تأمین غرض تربیت دینی آیا بوجهی دیگر میسر است یا نه محتاج به بیش از این مطالعه است.

من تصدیق میکنم که نحوه تدریس عربی در دبیرستان‌ها و دانشکده‌های فعلی همچون فارسی از روی برنامه و کتابهای فعلی بی‌فایده است ولی عقیده دارم اصلاح و تغییر آن محتاج به استفاده از تجربه آن دسته از اشخاصی است که بجای ابراز احساسات دوستی و دشمنی به زیور منطق و انصاف آراسته باشند.

استعمال لغات عربی

آقای پور داود سابقه استعمال الفاظ عربی را بوسیله افراد با سواد نوعی فضل فروشی دانسته‌اند. ممکن است این حس‌نظاها و تفاخر به امری، در برخی وجود داشته باشد. ولی برای تعمیم چنین امری باید سراغ علت ریشه‌دار تری رفت.

مثل اینکه استاد پور داود از نظر برده‌اند که زبان فارسی دری، یعنی زبان سعدی و فرخی و فردوسی و حافظ، در آن زمان هنوز در غالب نقاط شمالی و غربی و جنوبی ایران میان مردم متداول نبود و مردم بومی این نواحی به لهجه‌های متعددی که مشتق از زبان پهلوی بود سخن میگفته‌اند. اختلاف این لهجه‌ها گاهی در يك مسافت کوتاهی از يك شهرستان بیش از فاصله مملکتی از مملکت دیگر میشد.

یاد داریم در کودکی چندتن خواستیم از تلفظ «آتش» در لهجه های محلی زواره و اردستان تاجو کند و نیساستانك حساب برگیریم . به اختلاف حرکت «ت» و «ا» هشت جور تلفظ می کردند این اختلاف تلفظ در زبان کیلکی نسبت به کرگانی و طوالشی و طبری و آذری و کردی ولری و لاری و ارگانی و شیرازی و شبانکاره ای و اصفهانی و نطنزی و اردستانی و کاشانی و قمی و همدانی و رازی و قزوینی و زنجان، تاحد اختلاف دوزبان مستقل گاهی پیش میرفته است .

بنابراین مشکل قبلی ما در آن عصر همین مشکل فعلی ملت هند بوده است که برای حفظ رشته ارتباط ملی، انگلیس را از هند میراند ولی زبانش را همچون فارسی دوست سال پیش از این نگه میدارد. چهل غالب مردم نسبت به زبان فارسی دری ایشان را ناگزیر می کرد که برای تفاهم معانی متبادل از مفردات زبان دینی خود یعنی عربی بیشتر استفاده کنند .

آقای پور داود متأسفانه اختلاف محیط ایران امروز را که زبان فارسی دری به کمک مدرسه و اداره و روزنامه و رادیو در سراسر کشور مفهوم عامه شده و جای لهجه های اصیل محلی را گرفته است با روزی که چهل مردم نسبت به الفاظ فارسی - دری به آن حد بود که آن زبان را مانند عربی و ترکی دور از دریافت ذهن عمومی قرار میداد و ناگزیر بودند همچون قطران تبریزی از ناصر خسرو قبادیانی، فارسی بیاموزند ، یکی میپندارد .

نا تمام

چو دشمن که در شعر سعدی نگاه	به نفرت کند زاندرون تباه
ندارد به صد نکته نغز گوش	چو زحفی ببیند ، بر آردخروش
جز این علنش نیست کان بدپسند	حسد دیده نیکیبش بکند .
(آخر باب هفتم از بوستان سعدی)	

مرتضی - مدرسی چهاردهی

ورقی از تاریخ تصوف و عرفان معاصر

در گلستان هزار دستان ادب فارسی تنی چند از بانوان نغمه سرایند، هنرمند، شاعر، ادیب، عارف بشمار آیند، هیچگاه تاریخ ادبیات آنان را فراموش نخواهد کرد، در همه احوال صاحبان ذوق و ادب با بیانشان مترنم میشوند، مهستی، مستورم کردستانی، حیاتی همسر نور علیشاه اصفهانی، پروین اعتصامی از سرایندگان نامی هستند، نور جهان ملکه ایرانی و هوشمند در باره هندوستان هم از باذوق ترین بانوان شاعر و هنرمندی بود که افتخار ایران دهند بشمار میآید، امروز هر دختر و بانوی باسواد و باعفت اشعار حکیمانه و عارفانه پروین اعتصامی را مترنم است، حیاتی همسر نور علیشاه عارف نامی چنان شوریدگی و وارستگی در اشعار وی نمودارست که هر صاحب دلی شیفته ابیات اوست.

دریغا که دیوان اشعارش چاپ نشد تا همه شیفتگان ادب از آن بهره مند شوند براستی حیاتی شمع فروزنده ای بود که در اثر شعله جان سوز عرفان نور علیشاه عارف نامی می سوخت و از جان و دل شعر می سرود.

خوشبختانه در زمان ما هم در گروه شاعران و سرایندگان نامی پروین دولت آبادی از گویندگان بلند طبع ادب فارسی است، سوز و گدازی که در شعر اوست میتوان همه آنها را در سفینه شعر عرفانی ثبت نمود، این نغمه سرای پرشور چنان از اظهار و ریا بدور است که در انتشار دیوانش شاید حالت وسواسی را دارد، چندی پیش در حدود ده هزار بیت از ساخته های خود را با آب و آتش انداخت، شعر را نیکو

می‌سراید چنانکه هر عارفی با شعاری مترنم میشود .

براستی شعری که چاشنی از عرفان و معرفت در او نباشد سوختنی است ، یا

اشعاری که از سوز دل و زبان حال حکایت نکند نظم است نه شعر ! !

پروین نغمه سرائی است که اشعار عارفانه وی از احساسات و اندیشه های

دور و دراز عرفانی وی حکایت میکند ، هر گاه سفینه‌ای از مجموعه اشعار و غزلیات

عرفانی معاصر فراهم شود اشعار پروین دولت آبادی را نمی‌توان ندیده گرفت و شایسته

است که در دفتر زمانه بیادگار ثبت شود .

برای نمونه چند بیتی از اشعار او را در ورقی از تاریخ تصوف و عرفان معاصر

ثبت مینماید .

خدا یا دولت شیدائیم ده	جو پاگان نعمت رسوائیم ده
رگم بگشا که جوش جان سر آید	بلب آمد بگوتا جان بر آید
اگر این حرمت جان آشنائی است	خدا را هم ره و رسم جدائی است

حکمت

رندی که بخورد و بدهد به از عابدی که روزه دارد و بنهد هر که
ترك شهوات از بهر قبول خلق داده است از شهوت حلال بشهوت حرام افتاده
است .

(سعدی)

دکتر هراند - قوکاسیان

هوانس هوانسیان

۱۸۶۴ - ۱۹۲۹

بنیان‌گذار شعر غنائی ارمنی

هوانس هوانسیان شاعر غنائی و غزلسرای نامی که علاوه بر سرودن اشعار در ترجمه شعر نیز دستی دارد نخستین کسی است که شیوه بدیع و مضامین بکر را در اشعار تغزلی ارمنی وارد کرد . و از نظر زبان و بیان احساسات فردی و اجتماعی تا آتزمان منحصر بفرد بوده است و در حقیقت وی آغاز کننده مکتب رئالیسم در شعر ارمنی بشمار



میرود ، زیرا که شاعران پیش‌ار او نظیر شاه‌غریز و پادگانیان حماسه‌سرا ، خطیب و سخنران بودند اما اشعار این شاعر از نظر شیوه‌های بدیع و تناسب معنی و ترکیب کلام زیبایی خاصی دارد .

منقدین ارمنی به این شاعر لقب پیشوا و استاد بزرگ شعر غنائی داده اند .
ایساها کیان اورا موبدموبدان و راهنمای ساحر و اشعار اورا گلزار مسحور کننده خویش
میداند و در همه جا هنرمندی اورا میستاید . درباره این شاعر «آسن در دریان» ادیب
شهر ارمنستان مینویسد «هوانسیان بدعت گذار و استاد عالیقدر زبان و ادبیات وهم -
چنین پدر سخنوران جدید ارمنی است» .

این شاعر نخستین کسی است که در شعر تحولات دیگری پدید آورد و قالبهای
تازه ساخت . احساسات حقیقی و اندیشه‌های پاک انسانی را با مضامین نو و بکر منعکس
ساخت و زیبایی و سادگی خاص بکلام خود بخشید بطوریکه اشعارش در شمار
فصیحترین و زیبا ترین آثار منظوم ادبیات ارمنی بشمار میرود ، هوانسیان با چنان
روانی و سادگی سخن گفته است که مطلوب مذاق عارف و عامی است زیرا در ترانه‌هایش
نمایشگر خواسته‌ها و احساسات انفرادی و اجتماعی است و اشعارش همواره دلنشین و
آشنای قلبهاست و شاید از این رو است که بعضی از اشعارش از ابتدا با آهنگهای روح -
پرور بصورت ترانه‌های نشاط بخش درآمده است . از این جمله است «رؤیا آمد»
و «آلاکیاز بر کوه بلند» و بعضی دیگر بطرز ترانه‌های «عشاق دوره گرد» است که
در میان عموم ارمنه شهرت فراوان دارد .

هوانسیان را باید سررشته زنجیر شعرای ارمنستان شرقی دانست که با ایساها کیان .
دریا و نوهانیان ارکان چهارگانه شعر ارمنی تشکیل میدهد . نفوذ غیر قابل انکار او
در شعرای بعد از خود موجب خلق آثار بدیعی بتقلید از آثار وی گشته تا آنجا که ترانه‌های
سرایندگان بیش از او سعبات شاه غریزو پاد کانیان در او بی تأثیر نبوده است .

هوانسیان با کلامی ساده و روان پیوسته تاریخ پر افتخار ملتش را و نیز آوارگی
و در بدری دوستانش را در اشعار خود میسرود و با قدرتی شگرف و بیانی شاعرانه و

روحی مواج احساسات درونی خود را با آمال و آرزوهای مردم گرداگردش تطبیق میداد و در قالب شعر میریخت. از شاهکارهای او میتوان قطعات «اردوان»، «تولد و اهاگنی»، و بسیاری آثار دیگر را نام برد.

هوانسیان بسال ۱۸۶۴ در قصبه‌ای بنام و افار شاباد از قراء ارمنستان بدنیا آمد پدرش مردی با سواد بود اما مادرش از سواد بهره‌ای نداشت. تحصیلات نخستین خود را نزد پدرش آغاز کرد و چون بمدرسه زادگاهش راه یافت دروس کلاس را کاملاً آموخته بود و بدینجهت با دلبستگی زیادتر مشغول فراگرفتن علم و دانش شد و همین دلبستگی بود که در اندک مدت پس از توجه به استعداد و ذکاوت فطری وی، او را بمدرسه دولتی ایروان اعزام داشتند و از آنجا پس از یکسال (که در آن هنگام بیش از سیزده سال نداشت) او را بدیرستان لازاریان مسکو روانه ساختند و در همانجا بود که زیر نظر سعادت شاه غریز شاعر ارمنی زبان بتحصیل و سرودن اشعار پرداخت. ترانه‌هایش در آن زمان در نشریات دیواری آن مدرسه منتشر میشد. در سال ۱۸۸۳ اولین بار ترانه‌ای از او در روزنامه «تاراز» بچاپ رسید. در همین سال دوره دیرستان را با موفقیت زیاد بیابان رساند و سپس وارد رشته تاریخ زبان شناسی دانشگاه مسکو گردید. او در دوران تحصیلی خود بویژه در دانشگاه مسکو همیشه در زمره شاگردان ممتاز بوده است و بخاطر عشق و علاقه به شعر و ادبیات بدستیاری دانشجویان همین دانشگاه شبها جلسات ادبی تشکیل میداد تا کم کم انجمنهای ادبی متعددی بوجود آورد و خود در رأس آنها بفعالیت‌های ادبی و هنری میپرداخت در سال ۱۸۸۷ اولین مجموعه او از طرف همین انجمن‌ها بچاپ رسید انتشار نخستین دیوانش مورد استقبال صاحب‌نظران و ادب - دوستان چون قوند عالیشان و غازاروس آقابان واقع شد.

هوانسیان بسال ۱۸۸۸ دانشگاه مسکورا در سن ۲۴ سالگی با درجه ممتاز

در حالیکه بزبانهای روسی . انگلیسی . یونانی ولاتین آگاهی داشت و بعنوان يك شاعر شهرت بسزا کسب کرده بود بپایان رساند. و بعزم گردش و سیاحت بکشورهای انگلستان . فرانسه و ترکیه سفر کرد و در پائیز همانسال بارمنستان بازگشت و در آنجا با سمت معلم در مدرسه گورکیان اچمیاترین مدت بیست و چهار سال عمر گذراند .

این شاعر و ارسته در تمام دوران خدمت طولانی خود در ایروان پایتخت ارمنستان مورد تکریم و احترام هم میهنانش بود و همیشه در راه آموختن علم و دانش به جوانان ارمنی میکوشید و چون بزبان روسی وقوف کامل داشت بتدریس این زبان نیز میپرداخت و در همین حال دبیر شورای مذهبی اچمیاترین نیز بود و در این بین دوبار به تفلیس مأموریت یافت و بعنوان مدیر و معلم بکار پرداخت . در بین سالهای ۱۹۱۸ - ۱۹۱۲ در باکو بریاست شورای فرهنگی منصوب شد . در سال ۱۹۱۲ مردم ارمنستان سی امین سالگرد خدمت هوانسیان را باشکوهی عظیم جشن گرفتند . وی پس از آن در ممالک سوسیالیستی بسیر و سیاحت پرداخت و با این همه بیشتر عمرش را در ارمنستان گذراند و بارها بمشاغل مهم علمی و فرهنگی دعوت شد و بالاخره در سال ۱۹۲۲ با افتخار باز - نشستگی ناژل آمد و حقوقی در حوز او تعیین گردید و ضمناً باغی نصفاً نیز در اختیارش قرار گرفت تا چند صباح بقیه عمرش را در رفاه و آسایش بسر برد .

هوانسیان در ۲۹ سپتامبر ۱۹۲۹ در ایروان یشم ارحمان بست . آثار و تالیفات این شاعر اغلب شامل اشعار و ترجمه های اوست با توجه بتاریخ سرودن اشعارش بخوبی معلوم میگردد که هوانسیان نصف آثارش را در زمان دانشجویی هنگامیکه در روسیه مشغول تحصیل بوده (۱۸۸۸ - ۱۸۸۰) یعنی قبل از سن ۲۴ سالگی و بقیه را تا زمان مرگش سروده است . اشعار او سه بار در زمان حیاتش چاپ رسید در سال ۱۹۱۲ نیز بمناسبت سی امین سال خدمت او تجدید چاپ گردید .

آخرین بار بسال ۱۹۶۴ از طرف اداره انتشارات آکادمی ارمنستان کلیه آثار هوانسیان با شرح حال و حواشی کامل و نامه‌ها و ترجمه‌هایش در چهار مجموعه بچاپ رسیده است .

هوانسیان هیچوقت خودرا از تأثیر محیطی که در آن پرورش یافته دور نداشته است و از این لحاظ او براسمی شاعر مردم بشمار میرود شعر او نشانه نهایت اشنیاق آدمی بگریز از جهان خاکست به آن جهانی که «شادمانی در آن ابدی است» و بستر انسان «گل و سبزه است» و «ماه رخشان در پیشانی انسان میدرخشد» که در حقیقت همان مستحیل شدن آدمی در طبیعت است همان که دنیای ماشین هر لحظه انسانرا از آن دور و دورتر میکند .

شعر غنائی هوانسیان اغلب بمصداق بیت معروف سعدی «من بیای توچه ریزم که پسندتو بود - سرو جانرا نتوان گفت که مقداری هست . شعر یست پاك و بیانگرواقعی جدا شدن عاشق در معشوق و ستایش روح نه جسم معشوق همان که در عرفان فارسی . هایت اوح خود رسیده است .

«ای الهه عشق و جانپاکی . عشق من نه بخاطر زیبایی و دلربائی تست بلکه خاطر روح بیگناه و معصوم تو میباشد . من در این راه عشق پاك خود را بتو نثار میکنم چرا که سروجانم شایسته قربانی شدن در راه توییست»

هوانسیان از آن دسته شاعرانیست که گوئی در قرن پر آشوب ما زندگی میکند . نداری در جلوی چشم خویش رنجها و مشقات انسانهای درمانده و شور بخت را دیده است . تا آنجا که اگر محبوبش اظهار عشق میکند جوابی جز این ندارد .

«در روز شور بختیم مرا دوست مدار چرا که آن عشق مایه سرور و شادمانی من یست» و راستی چگونه میتوان این «شور بختی» را توجیه کرد؟ و مگر نه شور بختی

جمیع انسانهاست؟ و مگر نه اگر جنبه فردی داشت تنها اشتیاق محبوب کافی بود که شاعر را از آن شور بختی نجات بخشد و در حقیقت این ادعا هنگامی به یقین می‌پیوندد که خود در همین شعر می‌گوید «حاضرم تا ابد برای تو دوست پاکی باشم بگذار بارغم تو از قلب من رخت بر بندد» که میتوان گفت دارای هیچ مفهومی نیست مگر اینکه تا آن شور بختیها تمام نشود و پایان نپذیرد من نمیتوانم در اندیشه تو باشم و مسلماً بهمین لحاظ است که می‌گوید :

« بگذار بارغم تو از قلب من رخت بر بندد » و همین انسان دوستی شدید اوست که ناگهان او را به تفکر در خصوص آواز خوانی دوره کرد و امیدارد چرا که او هم انسانی است و چه تفاوت که انسان . انسان است :

« بگذار آوازت یکنواخت و هماهنگک طنین افکند در قلبی آزاد و احساساتی آتشین . بگذار احساسات خفته ما را بی‌پروا بیدار کند » و این احساسات خفته «ما» ست و نه «من» که در حقیقت بیانگر رابطه نامرئی انسانهاست و چه چیز میتواند این ادعا را بثبوت برساند که :

« آتش نجیب هوسها را در قلوب ما روشن کن . ما در برابر تصویر حقیقت در حال ستایش ایستاده‌ایم و چه حقیقتی » و الاثر از حقیقت وجود انسانهاست با همه رابطه‌ها و نیازهایشان بیکدیگر و همه اینها هیچ دلیل نمیشود که شکوه‌ها و شکایتهای شاعر را نادیده گرفت چرا که او شاعر است و از واقعیت رابطه خود با دیگران آگاه - اما دیگران چگونه میتوانند او را بشناسند؟ که شاعر همواره بمعنی « آگاه » معروف شده است .

« ایدل آرام باش که در این دنیا آنکس را که بدردت آگاه باشد نخواهی یافت امثال ما را آب می‌آورد و همان آبست که خواهد برد » و در حقیقت این سرنوشت محتموم

بشریست که تنها شاعر از آن آگاهست و نه دیگران - دماهمچون پر گاه بروی آب رودخانه به پیش میرویم تا آرام و بی مکان : و ناله‌های ما را هرگز گوش شنوایی نیست و براستی که چه کسی قادر است تا همه این آرزوها را بخاک برد و این است سرنوشت شوم بشر .

درد برای هر یک از مادوستی است که باید آنرا تا دل خاک فروبریم ، و این است که غنا و تغزل تنها جنبه احساسات فردی ندارد بلکه عشق با انسانها را نیز میتوان تغزل و غنا گفت و همین است که هوانس هوانسیان سردرسته شاعران متغزل و غنائی ارمنی بشمار میرود .

پایان

حکایت

جالینوس ابلهی را دید که دست در گریبان دانشمندی زده و بی -
حرمتی همی کرد گفت اگر این دانا بودی کار او با نادان بدین عنایت
نینجامیدی .

دو صاحب‌دل نکهه دارند موئی

هم ای‌دون سرکش و آرزم جـوئی

و گر از هر دو جانب جاهلانند

اگر زنجیر باشد بگسلانند

(سعدی)

طاهری شهاب

مطبع ساروی

محمد ز کیخان مطبع از شعرای بلند پایه مازندران و اصلش ازدیوار (ساری) است. شاهزاده هلاکو میرزای قاجار در تذکره (مصطفی خراب) که بین سالهای ۱۲۵۸ - ۱۲۶۳ هجری قمری آنرا نوشته درباره مطبع باختصار شرحی نگاشته و این بیت او را ثبت نموده است:

گفتم ز کمندت بگشا پای دلم گفت

دیوانه همان به که بود بسته به زنجیر

محمود میرزای قاجار در تذکره (مجمع محمود) نسخه خطی کتابخانه حاج - حسین آقای نخجوانی درباره مطبع مینویسد محمد ز کی اصلش از دارالمرزطبرستان. از برای انتشار ابیات رنگین خود مشقت سفر که یاره ایست از سقر راحت انگاشته، هر روزی بشهری و هر ساعتی بشهریاری قصیده آرد و مدح فرستد، از کثرت مشغله مقررری تا این زمان که سنش به پنجاه سال است راحت ازدواج از برایش میسر نگردیده اگر بهمین سرو همین طمع باشد سخن تا روز مرکش خواهد رفت، از مجاورت و مکالمات ارباب دانش طبعش سلامت انسانیت بهم رسانیده، اگر کلفت طلب از انبای زمان و مقاسات منقبت بر احرار جهان گذارد از شکه تنگی خاطر اصحاب را مسرور میدارد، عبادت جبلی گذارش بر جنابم افتاد و باصرار این چند بیت از منتخب اشعارش ثبت گردید.

میرزا محمدعلی مذهب اصفهانی در تذکره (مدایح معتمدیه) درباره او مینویسد: مطبع استادیست باطبع رفیع و دانائیت بامشرب وسیع و مسقط الرأس ایشان عرصه مازندران و مجاری اشرف اوقاتش در ساحت آنسامان، همواره نسیم جودش در آمل

امل ساری و پیوسته خرید و فروش هنر دربار فروش و جودش جاری ، متخلص بنام و ازدودمان اباجد کرام ، از نور جبینش سردماغ خیال روشن و از ظهور اشعار رنگینش فرح آباد متعال گلشن ، در کجور فصاحت و بیان الفاظش کجور و غلمان ، و مشهدسر بلاغت و بیان از کلهای خاطرش رشک روضه رضوان در مرحله هنر پروری بغایت القصوی رسیده ، صاحب مضامین بدیعه و دارای مطالب رفیعه میباشد .

رضا قلیخان هدایت باوصف آنکه همولایتی اوست تنها بذکر نام مطیع اکتفا نموده و او را صاحب طبعی وقاد و سراینده غزلیات نمکین معرفی و بیت زیرین را از وی در مجمع الفصحا ثبت کرده است :

فرقی ز صبح و شام نکرده است هر که او

با صبح و شام زلف و رخت را قرین کند

مؤلف تذکره انجمن خاقان مینویسد ، مطیع در سرکار شاهزاده عدیم المثال محمدقلی میرزای ملک آرا بمنصب ندیمی ممتخر است . از شرح حال و تاریخ تولد و وفات او بجز اشارات تذکره نویسان مذکور اطلاع دیگری بدست نیامد . دیوان اشعار این سراینده هم معلوم نشد در چه بیغوله ای گرد فراموشی میخورد . آنچه از اشعارش بدست آمد نگاشته میشود تا از دستبرد زمان محفوظ بماند .

ابیاتی از قصیده او در توصیف خزان

چو قصد جدی نمود این هژبر آتش چنک

ز ابر تیره هوا پیسه شد چو پشت پلنگ

ز کوس و طبل اگر رعد نوبتی خزان

سه ماه داشت جهان را پراز غریو و غرنک

نشست باز بر او رنگ خسروی شه دی

بپردلی و جسارت چو نهم و پور پشنگ

سپید دیو زمستان ز برف و از سرما

نمود گشن سپاهی چو بید و چون ارژنگ

ز لحن بلبل و ساری نه زیر مانند و نه بم

ز رستگان بهاری نه بوی ماند و نه رنگ

نه لاله راز لالی است ز ابر پر ساغر

نه سار را بصحاریست نغمه سارنگ

ز فرط خشم دهد چون هوا برعد نهیب

همی ز قوس قزح افکند برخ آژنگ

محمدزکی مطیع علاوه بر مدح ملك آرا، فتحعلیشاه و شاهزاده محمود میرزای

قاجار را نیز ستوده است چنانکه ضمن قصیده‌ای درباره فتحعلیشاه گوید :

ظل حق فتحعلی شه آفتاب ملك آنك

مور اندر سایه عدلش سلیمانی کند

آب چشم داد آخر خاک مستی را بیاد

بگذرد آری بهر سو سیل ویرانی کند

درباره محمود میرزا صاحب تذکره مجمع محمود گوید :

زیب ده کاخ و گاه خسرو محمود شاه

آنکه به بذل و بجد هست بعالم شهیر

گرد آورده - خدا بخش

دوستدار خلق باشید

سعی کنید هر چه بیشتر ممکن است عمر خود را صرف خدمت بخلق و همنوع خویش نمایید و در این راه هیچگاه تردیدی بخود راه ندهید که تنه‌اراه وصول بحقیقت همین است و بس .

همواره نسبت بکسانیکه خدمتگزار خلق خدا هستند روؤف و مهربان باشید زیرا که حمایت و جانبداری از ایشان پشتیبانی از اصول آدمی و انسانی است . خدمتی که عاری از ریا و تزویر باشد و خدمت کننده جز حقیقت و توجه بخدا منظوری دیگر نداشته باشد در نزد پروردگار مطلوب و مورد قبول می باشد .

درس نوشت خود بهر صورتی هست فقر یا تمول ، خوشی یا رنج راضی و خرسند باشید زیرا که هر چه هست تقدیری است که از طرف ذات باری تعالی تعیین گردیده است .

این معنی را حافظ شاعر بزرگ ایران بدینسان بیان فرموده :

رضا بداده بده و زجبین گره بگشا

که بر من و تودر اختیار نکشاده است

کسانیکه سر نوشت خود را با شکیبائی و رضا تحمل نمایند در حقیقت پیرو اراده پروردگاری بوده و خدا را از روی عقل و دانش درك کرده اند .

بنده آرزوهای مادی و ظواهر فریبنده اجتماع شدن بمنزله آن است که انسان با دست خود موجبات بدبختی و مشقت را برای خویش فراهم ساخته و در راهائی

گام بردارد که عاقبت آن جز پستی و خفت و عدم رضایت پروردگار نخواهد بود .

مهربابا

معاصران

حسین - عاطف

آینه داری

بهیچ غنچه نماند دهان خندانش
 که غنچه کفتم و دیدم هزار چندانش
 نمونه یافت ز اندام پرنیسانی پوش
 هنر نمائی استاد نخل بندانش
 دهان نوکل شاداب بوستان چه کند
 بصد زبان که کند وصف آب دندانش
 چه نقش بست خدای جهان بدان پروروی
 که ساخت قبله دل‌های گل پسندانش
 ز چشم او نتوانم اشارتی به ازین
 که دل بغمزه سپارند هوشمندانش
 کلی که نیست قرین کابری به تخمینش
 مہی کہ مہارخان آرزو کنند آتش
 تبسم آیتی از رحمت خداوندی
 نگاه مایه آرامش نثر ندانش
 خوش است وصف جمال ستودنی عاطف
 بهر زبان کند اندیشه سخندانش

حسینقلی - مشفق ضرغام

اصفهان

کامل خراب

آنکه گفتا دارم از هجرت دمام دل خراب
 شمع بزم غیر گشت و شد مرا محفل خراب
 کاشتم هر جا نهال عشق را از چشم تر
 سیلها جاری شد و شد کشته و حاصل خراب
 تا که بی پروا زدم دل را بدریای غمش
 کشتیم بشکست از طوفان و شد ساحل خراب
 عقل دوراندیش را گفتم ره مقصود کو
 گفت در این راه باشد فکر هر عاقل خراب
 گفتمش حق را کجا بایست کردن جستجو
 گفت آنجاکان نگر دیده است از باطل خراب
 گفتمش دلتنکم از نامردمان بد نهاد
 گفت منم چون تو از این قوم دارم دل خراب
 گفتمش ویرانه دل میشود آباد گفت
 میشود آباد آنروزیکه شد کامل خراب
 گفتمش این اشرف مخلوق را باشد صفا
 گفت باشد - گر نباشد در سرستش گل خراب
 گفتمش مشفق شود چون مردمان سست عهد
 گفت کوه سخت بنیان میشود مشکل خراب

حسین - محمدزاده صدیق

محمدباقر خلیجالی

تأثر از شیخ محمود شبستری :

جای پای شیخ محمود بن امین الدین عبدالکریم بن یحیی شبستری (۶۹۳-۷۲۵) * در این منظومه فراوان توان یافت و برتر از همه افکار جبر یگری است که بر سر تاسر منظومه سایه افکنده است . مثلاً آنجا که فصلی میآورد تحت عنوان « در بیان اینکه شخص عاقل باید در کارهای خدا تعرض ننماید و همه چیز را موفق نظم عالم بداند » و یا : « در بیان اینکه وقتی قضای الهی آمد تلاش و فرار ثمر ندارد . » و یا : « در بیان اینکه باید در کارهای الهی تسلیم محض شد . . . » و غیره که بررسی آنها را حواله میدهم به قسمت « افکار خلیجالی » .

اما شاید تصور اینکه موافقت وزن منظومه با وزن « گلشن راز » تصادفی است ، باطل باشد و مسلماً چنانکه گفتیم ، محمدباقر خلیجالی در انتخاب وزن تعلییه و در سرودن آن به گلشن راز نظر داشته و عمداً وزن آنرا برگزیده است .

(*) شیخ محمود شبستری از عارفان بزرگ سده ی هفتم است . تاریخ زایش او را زندگی گزاران نیاورده اند و در تاریخ مرگش بیشتر سال ۷۲۰ مشهور است . نگارنده رساله ای در گزارش زندگی و افکار او دارد که این تاریخ را از پژوهشهای آنجا آورد . « گلشن راز » کتابی است که تاکنون نزدیک ۲۰ شرح بر آن نوشته اند که نامبردارتر از همه شرح لاهیجی است معروف به « مفاتیح الاعجاز » . دیگر از آثارش « حق الیقین » و « مرآت المحققین » و « کنز الحقایق » است که این یکی اخیراً بطرز زیبایی از چاپ درآمد . درباره ی وی ر ک . همین مجله ، سال دوازدهم ص ۶۰۱-۶۱۰

تا جایی که وی هر جا از باز نمودن افکار جبر یگری عاجز میماند عیناً کلمات و عبارات و حتی ابیاتی از گلشن راز شبستری را توی منظومه می گنجانده است این بیت شبستری راست :

نشانی داده اند اهل خرابات

که التوحید اسقاط ایضافات

(مفاتیح الاعجاز چاپ ۱۳۳۷ با مقدمه‌ی کیوان سمعی ص ۷۶۳).

و خلخال چنین آورده :

نه یا خشی سؤز دئییب پیر خرابات . . . کی التوحید ایسقاط ایضافات
در جایی هم گوید :

بلی خوش سؤبله ییب پیر خرابات

کی عجلان فی تأخیر آفات !

و در جایی هم که سرتاسر گزارش مطلب را از گلشن راز گرفته آورده است :
. . . کی حکمتله خودا دوزموش نیظامی ،

بو مطلبده نه خوش یازمش « نظامی » :

جهان چون خال و خط و چشم و ابروست ،

که هر چیزی بجای خویش نیکوست

نمی‌توان باور کرد که محمد باقر خلخال با آن همه وسعت علمی که داشت و علاوه بر آن شیخ محمود شبستری را خوب می‌شناخت نداند که این شعر معروف از نظامی است یا شبستری و شاید محض بخاطر رعایت قافیه آنرا از نظامی قلمداد کرده است !
در همین فصل در گزارش افکارش از خود نظامی بینی عیناً آورده است :

اگر با دیگرانش بود میلی

چرا ظرف مرا بشکست لیلی؟ ص ۴

علاوه بر آن وسعت اطلاعاتش او را امکان داده تا بهتر از آثار ادبیات فارسی استفاده کند مثلاً رباعی معروف خواجه عبدالله انصاری (در راه خدا دو کعبه آمد منزل . . .) را بعینه ترجمه کرده و در کتاب گنجنامه است آنجا که گوید:

کی ای یاران بوسوزده بوخدور انکار

کی آلاهی این یکی یثرده انوی وار

بیرسی نین بیناسی سنک و کل در ،

بیری نوری ایلاهی آدی «دل» در .

و یا این شعر :

عزیزیم مینبری یاندور ، شاراب ایچ ،

ولثیکن هئچ کیمه ظولم ائیلمه کئچ !

که این لنکه‌ی نامبردار را بخاطر می‌آورد :

می‌بخور ، منبر بسوزان ، مردم آزاری مکن .

و غیره .

تأثر از مولوی و داستان آبتن :

سبک و طرز قصه سرایی شرق چنین است که در پی هر داستان اصلی ، چندین

حکایت فرعی آورده میشود تا جایی که گاه حکایت اصلی در میان انبوه داستانهای

فرعی گم میشود .

(ناتمام)